

١٢٤١٧٥

ملاحظه

هذه
الرسالة المسمي
بإرشاد المسلمين في تبيين الغافلين
مؤلفها العالم الفاضل الكاظم
الحضرة ميرزا محمد باقر
أقا خان شيخ محمد حسين
ميرزا محمد حسين
ميرزا محمد حسين
الاعلام وقد ألفها الكاظم الفاضل
إلى العالمين الحاج محمد حسين
والله ولي نعمتي
أقام في مدينة الكرك

١٣٢٤





بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الواحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوء أحد في الصلوة والسلام على قول العدا شرف الأولين والآخرين خاتم الأنبياء والمرسلين وأكمل الأصفياء المقربين أفضل الخلائق إجماعاً العبد المذنب والرسول المستد المصطفى الأجدد المحمّد الأحمّد خير الرعايا خير البرية القاسم محمد وعلى وعنه الطاهر المأثور المهديين سباً وأوصيائهم المحافظين لشريعة الدين شيوخهم الوعد بما تجاوزهم ولا يجاز القصر طاعتهم المعبرون عو القصران والقناطون عن الرسول بالبيان من منّا

ولم يعرفهم مات ميتة جاهلية وانهم العرف الوثيق وكف الوكر والحجة الباقية على أهل الدنيا إلى أن يوثق الله الأرض ومن عليها وإن كل مرجأ لهم ضلّ فارك الخور والهدى وانهم القبط الأوسط فمهم عليهم مرق ومن آخر عنهم زهق ومن إزمهم كبح وانهم كباب حطة بنى سرييل ومثل سفينة نوح من كها نجي ومن غرق عنها عرق واللغة الدائمة على معانيهم وظالمهم منكر فضائلهم ما استعمل عام من الأحرار بنى وعبد ابن نبذ كثير الزلل قليل البصيرة الذليل محمد حسين بن مرحوم الحاج محمد علي سيدنا في عفي الله عنهما بلطفه وكرمه احسانه نبذة من أخبار واحاديث معتبرة ما توره از حضرت خاتم المرسلين ^{عليه السلام} عليهم صلوات الله الملك المستبين باكره كتب معتبرة على اعلام رضوان الله عليهم مضبوط وذكور است بسا في سيار سادة وبيان في عارى زخوة وزياده حتى در مواردی منجدة

فی بیان اصول العقاب

اولا سند همان عبارت لفظ حدیث یعنی بالا بانضمام بعضی
اشارات لازم فهم مع مرادات الاحیاط بطور نقل بمنفع حاصل
ماستفاد در این جزیه مندرج و مسطور میازد بر جلاء اینکه بدلول
کریمه قاتل الذکوی تنفع المؤمنین منطوق کلام صدق نظام
خیر الانام علیه الصلوات الله الملك العلام که میفرماید ما اهدی
السلام لاجله هدی من کلیمه حکیمه ترید هدی او ترد عن
انتم بدیهه و تذکره از برای خوان مومنین و تبصره و هدایت
لبعض المسلمین کرده خلاق کریم غطوف و فو جیم جل شانه العظیم
یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم مقرر فرمای
آیه شریع محبت علیهم و بیان مرام و مقصد را در ضمن یک مقدمه و
چند فصل و یک خاتمه قرار داده نظر بانیکه تکلیف معرفت عقاید اسم
تکلیف است یعنی در احکام خدا قهراً و نیست چنانکه در استحقاق آن
باعث محله بودن در عذاب است و اول تکلیف است یعنی پیش از
همه واجبات باید تحصیل آن کرد پس چنانکه عین عبارت منبع اثرشاد

افضل

فی بیان اصول العقاب

مرحوم شیخ جعفر شوشتری علی الله مقامه است (حتی اینکه تا آنجا
درست نکرده اگر نماز کرد باطل است) و اشکل تکالیف است از آنجه
که کاهری بی تقصیر در آن احکام نجات بر شخص مترتب میشود هرگاه
واقع را معتقد باشد مثل بسیاری از مردان یازمان که در بابت
غفلت و بی معرفت خدا را تصور جسم نموده یا در آسمان میداند حکم
بطهارت ایشان شکست بر چند متضعف باشند و متضعف باشند
و در کتاب انوار الهدایه در ذیل نبوی روایت شده که حضرت رسول
اکرم فرمود قاتل الله لا یقبل العلف فی غیر الاسلام و در اشرا
العلوب یعنی است عن ابی عبد الله قال کان من المؤمنین کثیرا
ما یقول فی خطبه دینکم دینکم دینکم فار السیئه فیکم جور
میر المحسنه فی غیره لان السیئه فیه تغفر المحسنه فی غیره لا
تقبل و نیز از صادق آل علیهم صلوات الله الملك المتعال در بیان و در
جای خبریت باشد که من جمله از فقرات آن قریب بهن مضمون خبر
که امیر المؤمنین فرمود ایها الناس دینکم دینکم دینکم متکوا به

اگر چه اتوی
عبارت است
ن است
که

لَا يُرْبِكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ لَا أَنْ تَلْبَسَهُ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَبْتِ
فِي غَيْرِهِ لَا أَنْ تَلْبَسَهُ فِيهِ تَقَرُّوا الْحَسَنَةَ فِي غَيْرِهِ لَا تَقَرُّوا
ما حصل مفاد خبرین فرمودین شعر تا کید بر ملازمت و محافظت
که یعنی اعتقادات یقینیه و سنییه خود را چنان نگاه دارید که نماید و بخوبی
متمسک بدین خود باشید که اگر یکس شمار از آن زایل شود بکند
زیرا که گناه شما با انصاف بصفتین بجز است از ثواب و حسنه
که در غیر دین باشد نیز اگر کسی را که متصف بصفت دین باشد
امید آمرزش عفو است حسنه در غیر دین یعنی از غیر مومن غیر مستحق
و بدرجه قبول نمیرسد پس چنانچه در آن اخبار حاکی فاقول است باین
مطلب که قبولی اعمال حسنه مربوط بایمان و موقوف بدین اسلام است
و اینها محتمل الوهمین است اولاً بنا بر قول باینکه با هست بر عمل غیر
مقبول رتبت عقاب باشد مثلاً از تبسیل نمازی و وضوئی که شخص اینها
کنه بقصد ورود در شرع که تشریع و بدعت و متحق عقابست در یک مرتبه
اختلال در این عمل نماز واجب که با شرط پیش بیاورد در مستحق عقاب

پس در وجه متحق عقاب باشد که بفعل سبتع همچنانکه در باره
کسیکه از روی تقصیر نماز باطل بجا میآورد عین عبارت متن منج
از شاد است (در هرگاه مقصر باشد احکام نماز بر او جاری
قطعا و علاوه بر این معصیت تشریع را هم مرتکب شده پس حال
از حال تارک الصلوه ارجح تر خواهد بود) و دیگری ترک عمل
مقبول است که سبب عدم ایمان او شده و بواسطه عدم ایمان
استحقاق عفو و آمرزش هم ندارد لکن گناه مومن از جمله چیزهای است
که امکان آمرزشش دارد بسبب ایمان او پس سینه و کینه مومن
بهره از حسنه غیر مومن است زیرا که نزد یکدیگر مومنی آمرزش و معصیت
و ثانیاً اینکه مراد بهتر بودین شخص مومن گناه کار از مخالف نیکو
کار در مذنب خودش باشد زیرا که درباره مومن معصیت کار
ممکن است معصرت عدم دوام عقاب او لکن بخلاف مقصر مخالف
زیرا که نفع نمی بخشد مقصر مخالف را عبادت او وسیع اشخصه خلعت
در آتش بعیب سوء اعتقادش و مراد از دین اعتقاد است سینه

والحكم ثابتة منو به بيمينه يان غير ان دين اسلام شرع بغير
 حاكم حاصل الله عليه آله وسلم است وفي مجمع البحرين الدين هو
 وضع الحق لا في الاكساب ببناء اول الاصول والفرع قال
 تعالى ان الدين عند الله الاسلام كل من اراد مني دينا
 مجمع البحرين بيان ينما يدركه اراد جناب قدس الحق ا
 برار باب شرح صاحبان عقل که شامل حاوی سرود و
 اصولت وحقه فرمود تحقیق دین در نزد خدا اسلام است و در حلقه
 پذیرد هم عبارات ان الدين عند الله الاسلام اي لا دين من
 عند الله سوى الاسلام وهو التدريع بالشرع الذي
 جاء به محمد صه ب که حاصل معنی دینی بهتر رسیده و در نزد
 خدا از این دین اسلام نیست و منه عن ابی جعفر فی قول الله عز وجل
 وَاِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ قَالَ هُوَ الْاِسْلَامُ محل است از تعریف
 عظیم باسلام اشاره باشد باینکه کالات و مراتب انانیت تمام
 مکارم خلاق که عقل کل فسرود انما بعثت لایتمم مکام

الاخلاق كما لا مطوى ومنه شج است و این دین حقیقت اسلام
 وروی آن الخلق العظیم الدین العظیم بیان فی مجمع البیان
 فی تفسیر قوله وَاِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ای علی دین عظیم هو
 دین الاسلام و ايضا فی البحار و من یبلغ ای طلب غیر اسلام
 دینا بدین بهر فلن یقبل منه بل یعاقب علیه وهو فی الاخر
 من الخاسرین ای من الخالکین یعنی کسیکه غیر اسلام و دین طلب
 و تدین باین دین شود پس هرگز قبول نیست از او بلکه عقاب گرفته
 ران می که طلب نموده و در آخرت از زبان کاران اهل ملک است
 فعلى هذا حديث شريف بسیار مقبیه متقی را که راجع بواجب است
 عقاید دین اسلام است مع الحاق بعضی مطالب همه فی مقدمه
 الوجیه لازم التقدم والبيان ثمرة سچنا باین باب و بهر
 و علامه مجلسی علیهما الرحمة از کتاب المالی اكمال الدین جلد پانزدهم
 بحار الانوار نقل کرده از حضرت شاه عبدالعظیم بن عبد الله بن علی
 بن حسن بن بند بن حسن بن علی بن ابیطالب که آن امام زاده و امام

الکرم عرض دین افکار عقاید خود را بر امام زمان خود تحفه لیا الله
حضرت امام علی التقی صلوات الله و سلامه علیه موده و دهنده و در هم
صدیق تجانیت دین عقایدی بر اثبات آن عقاید تحفه رجش عا
فرموده است چنانچه احوال مؤمنین و معتدسین بر پنج مرج و مقبت و
تسلیم میخوانند و زیارتش که و عرضت دینک علی ایام زمانک
حضرت فاک و دعالک و در بزرگی قدر منزلت معلوم مقام و دست
آن بزرگوار همین قدر کافی است که مرحوم حاج میرزا له در نسخه الزا
و بلفظه المجاهد نقل میفرماید که نسب شریفش بچهار واسطه متوس
میشود با امام حسن مجتبی و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور است و معلوم
مقام و جلالت شان معروف و از انکا بر فخر شریف اناسم علماء و زکاد
و عباد و صاحب دروغ و تقوی و قابل توحید و عدل بوده و از اصحاب
حضرت جواد و حضرت مادی علیهما السلام است نهایت توسل و تمسک
نجدت ایشان داشته و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده
و دست صاحب کتاب طلب میرالمؤمنین فقیر را قیم نموده از نهایت شیخ

طوسی رحمة الله علیه بجمیع علما که تاریخ کتابت او در هر شهر و دیار
برج الاولی از سنه پانصد و هفده هجری بوده و آخر خود اولی
درشته بود بسیاری از قصائل و علو مقام در تبه علم و در دین و دنیا
عبد العظیم را از انجمله در وصف علم او نوشته بود که روایت کرد ابو
روایان گفت شنیدم از ابو حماد ازنی که میگفت وارد شدم حضرت
امام علی نقی علیه السلام در ترمین ای پس سوال کردم از آنحضرت
پاره از مسائل حلال و حرام پس جواب داد مسائل مرا تا آنکه زمان
خاتم بیرون پیام بود از آنحضرت رفتم پس چون که دوام کردم آنحضرت را
فرمود ای حماد وقتیکه شکل شد چیزی را ز امور دینت در ناحیه خود
پس سوال کن آنحضرا از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی و سلام مرا بیاور
الحق و محقق داد و در رواش گفت که احادیث بسیار و فضیلت زیاده
عبد العظیم دارد شده هر که زیارت کند قبر او رحمت بر او و جپ شود
و شیخ شهید ثانی و در حواشی خلاصه همین روایت را در بعضی کتب
مقتضی آورده و این باب و این قول و این تسبیح معتبر روایت کرده اند که

از اهل ری بخدمت حضرت امام علی النقی رفت حضرت انادرسید
که کجا بودی عرض کرد که بزیارت امام حسین رفته بودم فرمود که اگر زیارت
میکردی قبر عبد العظیم را که نزد شماست برآینه مثل کسی بودی که زیارت
امام حسین علیه السلام کرده باشد و فی مراد البحار علی بن احمد
عن حمزه بن القاسم عن محمد العطار عن رجل عن ابن
الکرمی قال دخلت علیه فقال ان کنتم قد کتبت
قال اما لو انک فذت قبر عبد العظیم عندک لکنتم کوناد
الحسن بن علی صلوات الله علیه ما خلا صدوق در کتب
ذکور بن مالی واکمال الدین وعلیمی در جلد پانزدهم بحار چنین روایت
نمایند عن عبد العظیم بن عبد الله المحمبی قال دخلت علی سید
علی بن محمد فلما اصرع فی قال لی محبا ینک یا ابا القاسم انک
حقا فقلت له یا بنی سؤل الله انی ارد ان اعرض علیک ب
فان کان مرضیا ثبتت علیّ حتی آلفی الله عز وجل فقال هذا
یا ابا القاسم حاصل معنی حضرت عبد العظیم میفرماید شرفیاب

صغیر هر طور اقای خود حضرت امام علی النقی شدم پس میسندید
چشم مبارکش بمن افتاد و منمود مر جابتو ای ابوالقاسم تویی ولی
ما تحاسن عرض کردم ای پسر روحنا امینوا هم عرض دین و بخار
عقیده خود را خدمت شما بکنم پس اگر پسندیده در مضی است که ثابت
باشم بر او تا آنکه خدای عزوجل را ملاقات نمایم پس فرمود بگوید که
فَقُلْتُ إِنَّ اللَّهَ بَنَّاكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ لِّشَيْءٍ كَيْفَ شِئَ
خارج عن الحد بن حد لا لبطال و حد لا تشبیه پس عرض کردم
تحقیق اعتماد من این است که خداوند تبارک و تعالی یکانه است که
ستادمانند ندارد و بیرون است از حد ابطال تشبیه و فی الحد
حد لا لبطال هو ان لا تشبیه که صفت و حد لا تشبیه
که علی وجه تسمیة التشبیه بالخلق و بین بیان معنای حدیثی در
بحار چنین بنماید که حد ابطال است که اصلا صفت از برای خدای تعالی
ثابت نمایند و حد تشبیه را باینکه صفت از برای او ثابت نمایند
بطوریکه تشبیه باشد بضاعت مخلوق چنانچه جماعت اشاعره قائلند

باینکه صفات الهی زائد بر ذات او باین معنی که خداوند را ذات
مستقله و صفاتی است علیحده که صفات قائم باین ذاتند مثلا میگویند
ذات الهی غیر از صفات علم است که قائم باین ذات است و این مذهب باطل است
به جهت اول اینکه لازم میآید که خداوند ترکیب باشد از دو چیز
ذات او و صفاتی که زائد بر ذات او اند جناب الهی از ترکیب متشکل
آنچه آنکه بعد از این مذکور خواهد شد و دوم آنکه لازم میآید ذات
در دستن واراده کردن و سایر صفات محتاج باین صفت نماند
باشد و ذات خالی کافی نباشد و این باطل است زیرا که جناب
قدس الهی احتیاج به چیز دیگر ندارد و سیم آنکه ضعیف است که غیر
از ذات الهی هستند یا قدس یا حادث و معنی قدس آنستکه همیشه بوده
و وقتی نبوده است که او نباشد و معنی حادث آنستکه در وقتی بوده
و بعد از آن بمرسیده باشد و این بر دو قسم باطل است زیرا که
صفاتی که زائد بر ذات او اند اگر قدیم باشد لازم میآید که غیر از ذات الهی
موجود دیگر هم باشد و حال آنکه قدیم مختص ذات احدیت است

در سایر موجودات حادثند و اگر امضا صفات زائده حادث باشد
لازم میآید که جناب احدی جل شانہ وقتی صفات زائده
باشد و بعد از آن حادث شده باشد و لازم میآید که نباشد که
خداوند وقتی جاہل و عاجز باشد و بعد از آن عالم و قادر شود و باطل است
این ظاهر است پس معلوم شد که مذهب اشاعره باطل است
و جمعی دیگر نفی صفات از خدا کرده اند و میگویند خدا را هیچ صفتی نیست
و اینکه میگویند خدا عالم است یا قادر است معنی ادیان است که
جاہل نیست یا عاجز نیست و با کسب میگویند خدا را متصف به هیچ
صفتی نمیتوان کرد و در واقع نفی الامر هم صفتی از برای او منسب باشد
و نفی نیست که از این مذهب تعطیل لازم میآید زیرا که هرگاه جناب
الهی را عالم توانخت و نه جاہل باید توقف نمود و وقتی دست
باید شد و حال آنکه هرگاه صفت علم از او نفی شود جاہل او لازم
میآید و این مذهب با وجود اینکه مستند جمیع و مجرد نقص جناب
قدس الهی است مخالف کل انبیاء و اولیاء است پس باطلان او

بر هر کسی ظاهر است هر چه در این کفر مودند امیر المؤمنین
کمال الدین معرفت و کمال معرفت فوجید و کمال معرفت
نفی الصفات عنه یعنی کمال دین شناختن خدا و کمال شناختن
خدا یگانه داشتن خدا و کمال یگانه داشتن خدا نفی صفات زائد است
از او الله العالم و ایضا چنانچه میفرماید و من وصفه سبحانه
فقد فنه و من فنه فقد شتا و من شتا فقد جراه و
من جراه فقد جمبله یعنی هر که وصف کند خدا را صفات زائده
پس متعارن گردانیده او را با صفات و هر که متعارن ساخت او را
با صفات زائده پس اعتقاد بدو خدا کرده مایه دئی در ذات خدا
قائل شده پس او صاحب جزء دانسته و هر که صاحب جزء دانسته
خدا را پس جاہل است خدا را که حاصل معنی و ظاهر مراد از یگانه
داشتن خدا نفی صفات از او نه آنکه صفا صفتی از برای او ثبات
ثابت بخشنده بلکه مراد است که صفتی که زائد بر ذات باشد از
او نفی کنند و صفات ثبوتی را معین ذات بدانند و بدانند

صفات الله بر سه قسم است یکی صفات ذات که او را صفات
کمال میگویند و آن آنست که حق تعالی باین موصوف بشود و بقصد
آن موصوف نشود مثل علم و قدرت و حیوة که گفته میشود الله عالم
و قادر و حی و جایز نیست بگویند الله جاہل و عاجز و میت
دوم صفات فعل است که از صفات جاہل هم میگویند و این
آنست که خدا باین موصوف شود مثل خالقیت و مالکیت
و نحوها پس جایز است گفته شود خداوند خالق و مازق و زید
و خالق و مازق پیر زید نیست بجهت آنکه او هنوز مخلوق نشده است
و این صفت ذات و صفت فعل هر دو را صفات ثبوتیه میگویند
سوم از اقسام صفت خداوندی صفات جلال است که از صفات
سبیه میگویند و مضمون عبارت کتاب چراغ ایمان است در آنکه
کمال و جمال واجب الوجود از حد بیرون دارند و منزه از آن
ولی آنچه صفت کمال و جمال که علماء ذکر کرده اند ده صفت است
حی و علم و قدرت و مشیت و اراد و اختیار

و سمع و بصر و کلام و بقا و معنی حیات که شکی نیست
سبب آن متصف بصفات مذکوره تواند شد و بقا و دوام چنانچه
از لا و ابد و علم داشتن است و قدرت توانائی است بر کارهای
که فعل و ترک هر دو از وی خواست علم باشد و قول باینکه علم قدرت
باین معنی قصدش جمل و غیر است خدا لا قصد له است مفعول است
باینکه جمل و غیر از امور عدمی است نه وجودی پس قصد نیست امر
عدمی و مشیت قصد فعل و ترک است و اراده تعلق گرفتن قصد
لفعل یا ترک و همتیاد ترجیح دادن فعل یا ترک است پس همتیاد
موسط میان مشیت و اراده است بجهت آنکه اول قصد فعل
یا ترک بعد از آن ترجیح یکی از آن دو و بعد از آن اراده و غم
بر یکی از آن دو و سمع علم بمسوحات و بصر علم بمبصرات
و کلام یعنی قدرت بر خلق کلام پس اصول این چهار است
علم و قدرت و حیات و این سه اگر چه شامل هر دو است
ولیکن بجهت ترغیب و ترهیب عباد که مکلفند بتکالیف و تا

سمرقند تا اینکه خوف و رغبت عباد بیشتر شود و دلیل بر اثبات
این اشیاء مرد واجب الوجود این است که موجود با هو موجود
قطع قطار انواع ممکن است انصاف آن باین صفات و ذات
واجب محض حقیقت وجود و موجود محض است و هیچگونه ماهیتی و
خصوصیتی غیر از معنی وجود و موجود ندارد پس ما معنی از انصاف آن
بصفات مذکوره نیست هر چه ممکن است در واجب الوجود باشد
باید بالفعل باشد نه بالقوه پس جمیع صفات باید در او بالفعل
باشد و دلیل دیگر اینکه نه صفات برای موجود لا محاله شرف و جمال
و بسیاری از کمالات متصفند بآنها پس واجب الوجود که علت
و مبدء ایشان است بطریق اولی بایست صاحب صفات
شرف و جمال باشد و هو المطلوب اما کیفیت انصاف واجب
الوجود باین صفات بدین طریقت که تمام این صفات عین ذات
او است بجهت آنکه واجب الوجود متصف بوجود است بخودی خود
پس متصف است باین صفات بخودی خود پس چنانچه ذات خود

هم وجود است هم موجود همچنین ذات او بمحض ذات خود هم حیات
هم حق و هم بقا است هم باقی هم علم است هم عالم هم قدرت
و هم قادر و همچنین همه صفات جاهل و کمال دلیل دیگر اگر صفات
یا یکی از اینها را از بر ذات پس ذات بنفسها خالی از ذات
و حصولش محتاج بغیر خواهد بود لعلی الله عن الاحتیاج پس همه
صفات یک صفت و آن یک صفت محض ذات است بی
و کثرت و تفاوت علاوه آنکه جبار اهل بیت علیهم السلام در
مطلب ظاهر و متواتر است پس واجب الوجود بمحض ذات خود را پیدا
و بجهن علم که عین ذات اوست و بذات خود دارد همه چیز غیر خود را
از ازل تا ابد میداند و هیچ چیز در علم او مشبه به دیگری نمیشود و همچنین
در ازل بنفس ذات خود قدرت دارد بر همه چیز حتی بر محالات و
مستغاث اگر چه آنها قابلیت تعلق ندارند و نیز عین عبادت کتاب
این الموحدين زراقی علیه الرحمة است بر اینکه مذنب را بابت
و جمیع حکماء اسلام این است که از برای خدا صفات کمالیه را

و متحقق است و صفات عین ذات الهی است ایند سبب حق
هم از حیثیت شرح و هم از حیثیت عقل و باید اهل اسلام باین
اعتقاد کنند و مراد از صفات الهی که عین ذات اوست این
که ذات و صفات دو چیزند که با هم متحد شده اند و یکی شده اند
زیرا که یکی شدن دو چیز محالست بلکه مراد این است که ذات
اقدس الهی ذاتی است که نایب مناب قائم مقام همه صفات
و احتیاج به هیچ چیز را ندارد مثلاً ما در انسان چیزی را
که صفت علم قائم بذات ما باشد تا بر ما ظاهر و کشف شود و در
بر امور محتمل باجم باینکه صفت قدرت بذات ما قائم شود تا
توانیم آن امور را بعلی آورد و از این جهت هر که صفت علم و قدرت
از برای او حاصل شده باشد خیر بر او ظاهر و کشف نیست و
توانا می بر امور ندارد با وجود اینکه ذات او موجود است پس معلوم
که این صفات در ما غیر از ذات ما است و را از بر ذات است
آفات خباب اقدس الهی در دستن امور و توانائی بر امور

۱ احتیاج بصفتی ندارد که زائد بر ذات باشد بلکه ذاتی است بسیط
و مجرد که هلا در او شایبه ترکیبی نیست و نشاء همه صفات یکجا
بر آن ذات مقدس عین علم و عین قدرت و عین اراده است
یعنی نسبت بمعلومات علم است و نسبت بمقدورات قدرت است
و نسبت بمبرادات اراده است و نسبت بمسموعات سمع است
و همچنین در سایر صفات و همچنین ذات او عین وجود است
و وجود او عین ذات اوست و تغایری میان ذات و وجود
او نیست زیرا که هرگاه وجود او عین ذات او نباشد یا ذات
سبب ایجاد آن وجود شده است یا غیر ذات و هر دو باطل است
زیرا که در اول لازم می آید که ذاتی که هنوز متصف بوجوهی
نشده باشد باعث ایجاد چیزی دیگری شود و حال اینکه چیزی تا آنوقت
موجود نمیشود نمیتواند چیزی دیگری را ایجاد کند پس نمیتوان شد که وجود
الهی زائد بر ذات او باشد و ذات سبب بهم رسیدن آن وجود شود
و در دوم لازم می آید که غیر خدا وجود آن را ایجاد کرده باشد

پس خدا محتاج بنیز خواهد بود و واجب الوجود نخواهد بود پس با
وجود او عین ذات او باشد تا مفهومی لازم نیاید و چون تصور
عنایت وجود صفات یا ذات فی الحقیقه اشکالی دارد و ماورای
سیاهی و غمگینی و مثال می آوریم تا مقصود بر طایفه است
و واضح و هویدا شود پس میگوئیم مراتب موجودات در وجود و صفات
خود بر قسم است قسم اول اینکه وجود و صفات زائد بر ذات
ایشان باشد و غیر همی سبب حاصل شدن وجود و صفات
ایشان شده باشد مثل وجود و صفات ممکنات که زائد بر ذات
ایمان است و دیگری همی سبب حاصل شدن آنها شده است
و مثال این قسم از صفات وجود روشنی است که بر روی زمین
حاصل شود که آن روشنی غیر از ذات زمین است و زائد بر ذات
و سبب آنهم غیر از زمین است که خورشید باشد قسم دوم
آنستکه وجود و صفات او غیر از ذات او باشد اما دیگری
حاصل شدن وجود و صفات نموده باشد بلکه ذات سبب

شده باشد و مثال این قسم روشنی است که در آتش و در خورشید
که آن روشنی غیر از آتش و خورشید است و زائد بر ذات ایشان
اما سبب حاصل شدن آن غیر از آتش و خورشید نیست بلکه ذات
آتش و خورشید است قسم سیم آنستکه وجود صفات او زائد
بر ذات نباشد بلکه عین ذات باشد و در انصاف باینها احتیاج
بغیر نباشد و مثال این قسم نفس روشنی است که اصل روشنی در
روشن بودن جهت سبب بخیر دیگر ندارد و آن روشنی زائد بر ذات
نیت بلکه عین اوست و هرگز روشنی از ذات خود جدا
نمیشود و از این قبیل است وجود واجب صفات او که واجب
یک ذات بسیط من جمیع الجهات است که عین وجود همه صفات
خود است و در وجود صفات جهت سبب بخیر خود ندارد و همه موجودات
را موجود میکند و صفات ایشان را بر ایشان فاعله میکند پس چنانچه
آن روشنی همه اشیاء را روشن میکند و خود یک چیز است که
عین روشنی است و زائد بر خود نیست و جهت سبب بخیر روشنی دیگر ندارد

و بدانکه صفات الهی بر دو قسم است اول صفات ذات
که هرگز از ذات منفک نمیشود و تعیینی در آنها نیابا شد و آن
قسم از صفات باز بر دو قسم منقسم میشود اول صفاتی است که
نسبت بخیری دیگر ملاحظه میشوند مطلقا و متعلقا قی مد خارج
دارند مثل حیات و بقای الهی که زنده بودن و باقی بودن
استند از برای ذات الهی و نسبت بخیری دیگر ملاحظه نمیشود
قسم دوم صفاتیت که از برای ذات مقدس الهی چنانچه
و در ازل و ابد منفک از ذات الهی نمیشوند اما نسبت بخیری
و دیگر ملاحظه میشوند و آن نسبت بعد حادث میشود مثل صفت
علم و قدرت و سمع و بصر که در ازل خدا تعالی علم با اشیاء
داشت و قدرت بر هر چیزی لیکن بعد از آنکه موجودات خلق
کرد علم و قدرت تعلی بایشان گرفت و نسبت میان علم و
و قدرت و مقدر بهم رسید و این نسبت داخل ذات الهی
ندارد تا تغییر او باعث تغییر ذات شود یعنی نبودن آن نسبت

پیش از ایجاد موجودات و بهم رسیدن او بعد از ایجاد عینیت
تغیر و تبدل در ذات الهی نمی شود زیرا که این نسبت عین ذاتیت
بلکه صفت علم و صفت قدرت عین ذات است و آنها همیشه باقی و
ثابتند و تغییر و تبدل در آنها نیاید و در این صفات
و صفات فعل آنست که ثابت از برای ذات مقدس نباشد
بلکه بسبب بهم رسیدن مخلوقات بهم رسند و این قسم از صفات
را باز بدو قسم منقسم کرده اند قسم اول اینکه همین نسبت محض
باشد و معنی دیگر سوای نسبت نباشد مثل خالقیت که بمعنی مخلوق
کردن است و مثل رازقیت که بمعنی روزی دادن است و مثل
تکلم که بمعنی کلام گفتن است و معنی آنها همین نسبتی است که میان
خدا و مخلوقات قسم دوم صفاتی است که غیر نسبت معنی
دیگر هم هست و آن نسبت از ان صفت هم جدا نمیشود بلکه همیشه
با او هست مثل اراده و مشیت که عبارتند از قصد کردن بفعل
و این قصد که در اراده گشته حاصل میشود غیر از نسبتی است

که میان اراده گشته و آن خیر است که مرادات افعال
هر وقت آن قصد بهم میرسد آن نسبت هم حاصل میشود و حق
آنست که مجموع صفات فعل هم جمیع مبدئی دارند که آن مبدء
عین ذات است و از ذات جدا نمیشود و همیشه باقی است و آنچه ایجاد
خلق بهم میرسد نسبتی است که حاصل میشود بسبب مبدء خالقیت
قدرت است بر خلق کردن و مبدء رازقیت قدرت است بر
روزی دادن و مبدء تکلم قدرت بر ایجاد کلام است و این
مبدء که قدرت عین ذات و تغییر و در او نیست بلکه در ازل
متصف است باینکه در مایزال این امور از او صادر خواهد شد
و آنچه در ازل نیست و با ایجاد مخلوقات بهم میرسد نسبتی است
که میان خالق و مخلوق و رازق و مرزوق و تکلم و مخاطب
است و این نسبت امری است اعتباری که در خلق بدو
نذارند که تغییر و باعث تغییر ذات شود و همچنین مبدء اراده و علم
الهی است بخیریت و صلاح و نظام عالم یعنی خدا و در ازل

علم داشت که صلاح و نظام عالم آنستکه هر یک از موجودات را بجهت خود و در چه وقت ایجاد کند و این علم عین ذات درم تغییر و تبدیل نیست و آنچه متغیر و تبدل میشود بنیتی است که غایت غایت ندارد و انشاء الله تعالی بعد از این حقیقت را در تفصیل مذکور خواهد شد و بالجمله مبدء و صفات آن را قدرت و علم که عین ذاتند و در ازل از برای خدا ثابتند برین و سایر صفات که عین ذات نیستند و در ازل از برای خلقت نیستند و بعد از آن حادث میشوند و خلق بذات ندارند تغییر آنها باعث تغییر ذات شود بلکه غیبات و منتهای خفیه که ذات متصف با آنها میشود نسبت بمعلقاتی که در خارج دارند و توضیح کلام در این مقام آنستکه صفات ذات محال است که از ذات منفک شود و لهذا که آنها از ذات باعث نقص است بلکه انصاف همیشه عین ذاتند مثل علم و قدرت و حیات و قیام اما صفات فعل از قبیل رزقیت و جلالیت که عین

ذات نیستند تغییر و تبدل آنها باعث تغییر و تبدل ذات نیستند و ضرر ندارد که جناب الهی در وقتی الصفات از او صادر شود و در وقتی دیگر از او صادر نشود و این معنی باعث نقص است مثلاً پیش از ایجاد زید خدا را در ایجاد او بود و آن قدرت عین ذات او بود اما هنوز خالقیت و رزقیت زید بر او ثابت نبود و این نقص او نیست بلکه خلاف آن نقص است زیرا که خلقت او پیش از وقتی که مصلحت در خلق او بود خلاف مصلحت بود و از کتاب خلاف مصلحت نقص است پس خلق کردن زید در همان وقت که مصلحت است صفت کمال است و در غیر آن وقت نقص است و خدا از آن منزّه است و همچنین در تمام حقوقات و همچنان در آنچه خلق بهم نکرده است مصلحت نبوده است یعنی خدا را در ایجاد چنین هنر عالم اقا خلق کردن آنها خلاف مصلحت بود و این جهت خلق کردن و این نقص بر خدا نیست بلکه با وجود عدم مصلحت اگر خلق میکرد

نقص میبود پس معلوم شد که صفاتی که عین ذاتند از قبیل
علم و قدرت و بقا همیشه باقی هستند و انفعالات آنها از ذات
مستند نقص است و تغیر و تبدل آنها باعث تغیر و تبدل ذات
اقا صفات فعلی که دخلی بذات ندارند ضرر ندارد که در وقتی باشد
و در وقتی نباشد و بنود آنها در وقتی نقضی نیست و تغیر آنها با
تغیر ذات نیست و **وَلَا يَلْبَسُ مَجْسِمًا وَلَا صَوْنًا وَلَا**
عَرَضًا وَلَا جَوْهَرًا بَلْ هُوَ مَجْسِمُ الْأَحْبَامِ وَمُصَوِّرُ الْأَشْياءِ
وَالْخَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَالْمُجَاهِدُ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكٌ كُلِّهَا
وَالْمُخَلِّدُ كُلِّهَا ظاهر لفظ اشاره است بنفی صفات سلبیه از ذات
او در سلبی که باختلاف بعضی هفت و بعضی ثبته سمرده اند
و اول را آنها انکه واجب الوجود مرکب نیست زیرا که مرکب است
که از اجزاء متعدد جمیع شده باشد پس مرکب در حد ذات
خود محتاج است باجزاء خود زیرا که بعد از جمیع شدن اجزای
مرکب حاصل می شود پس همانکه اجزاء مرکب میباشند از چند اجزاء

شد محتاج میشود بر یک فاعل تا آنها را ترکیب کند و آن
جزء فاعل مرکب نمیتواند شد زیرا که آن اجزاء داخل
در مرکب بلکه عین مرکبند پس اگر جزء فاعل باشد همه اجزاء
لازم میآید که فاعل شود بنفس خودش یعنی خود را ایجاد کرده
باشد و برهان قائمت که هیچ چیز ایجاد نفس خود نمیکند و الا
لازم میآید تقدم شیء علی نفسه این خود باطل است پس تمام
که واجب الوجود مرکب نیست و دیگر مرکب بر دو قسم است
اول آنکه مرکب از چند چیز خارجی باشد مثل بدن حیوان که
مرکب است از گوشت و پوست و استخوان غیر اینها دوم
آنکه مرکب از اجزاء عقلیه باشد یعنی در خارج یک چیز
باشد اما عقل او را تحلیل بخش و فصل کند مثلاً حقیقت این
که نوع است و شامل زید و عمر و دیگر و سایر افراد ایشان است
یک چیز است در خارج اما عقل او را بر دو چیز تحلیل میکند یکی
جنس که حیوان باشد و یکی فصل که ناطق باشد زیرا که حقیقت

انسان عبادت ساز جو اسبکه مطلق باشد پس حقیقت آنست
در عقل از دو چیز مرکبات اگر چه در خارج یک چیز است بهر صورت
جناب مقدس الهی هیچ معنی مرکب نیست و دوم واجب الوجود
جسم نیست زیرا که جسم آنست که قابل ابعاد ثلاثه باشد یعنی قبول
کند در طول عمق و عرض پس هر چیزی که قابل ابعاد ثلاثه باشد
نمیگفتند خواهد بود چه مرکب عقلی و چه مرکب جسمی ثابت شد که در
الوجود مرکب نیست تیم و چهارم واجب الوجود جوهر و عرض نیست
زیرا که در تعریف جوهر بیان کرده اند آن ممکن الوجود است که از
شان وجود خارجی آن استغناء از محمل و موضوع و منقسم است
ما اعتباری لطیف و کثیف لطیف آنکه او را نتوان دیدن و شواهد
بیان او اشاره کرد مثل عقل و نفس که جوهر مجرد و روحانی است
میگویند و جوهر کثیف آنست که او را نتوان دیدن و توان بجانب
او اشاره کردن مثل انسان و حیوان که مادی و جموسی است
دیگر جوهر و مثل کلیات مقوله و مقول عرضیه و طولیه و بعبارت دیگر

مادیات را عالم خلق و مجردات را عالم امر نیز گویند که
که الخلق و له الآخر و عرض آن ممکن الوجود است که از
وجود خارجی آن قیام بمحل حاجت موضوع است مثل سیاه
و سفیدی که عارض بر اجسام میشود و ممکن محالست واجب الوجود
شود پس خدا جوهر و عرض نیست چنانچه واجب الوجود از خود
و اتحاد منزه است زیرا که حلول آنست که دو چیز توی هم رفته باشد
که یکی را حال دیگری را محمل میگویند مانند هیولی و صورت
و اتحاد آنست که دو چیزی یکی شده باشد مانند شیر و روغن که
نضاری میگویند العباد بالله واجب الوجود بحضرت عیسی حل
کرده و طایفه نصیریه میگویند بحضرت علی علیه السلام بعضی از
صوفیه تیم کرده اند که واجب الوجود ببار فنا حلول کرده مثل آن
میگویند سپس تیزی حلول کرده تعالی الله عز و جل عکلا
کیسری و این حلول و اتحاد با تعصب بواجب الوجود محال است
زیرا که در چیز بعد از متحد شدن یا هر دو محال خود باقی میمانند

باینه اگر باقی باشند اتحاد میشود بواسطه آنکه دو تا باشند
نه واحد و اگر هر دو معدوم شوند باز اتحاد نمیشود بلکه شئی ثالثی
و اگر یکی بماند و دیگری معدوم شود باز اتحاد نمیشود و ششم
الوجود محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او دارد آید مانند
سود و سیاه و خواب و بیداری و دانا و نادان و لذت و الم و درد
بسیاری و پیری و جوانی و لذت اکل و شرب و جماع کردن محل
هیچ مقوله از مقولات نه کانه عرضی نیست زیرا که محل در لغت جای
و مکان را میگویند و حوادث جمع حادثه و حادثه آنچه را
میگویند که اول معدوم باشد بعد موجود شود پس اگر چه
الوجود محل حوادث باشد ممکن الوجود میشود و این در نهایت
طریق باطل و لغو میباشد زیرا که انقلاب باهیت للعدم میباشد
و آن باطل است هتتم واجب الوجود مری نیست یعنی چیزی نیست
نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که درین بابا چشم است یا باور
عقل اگر چه چشم باشد یا جسم توان است مانند سفیدی سیاهی

و سایر الوان و یا جسم مضمی است مانند روشنائی ماه
اقبال ثابت کردیم که واجب الوجود جسم نیست و آنچه
عقل درک میشود باید مخلوق باشد کلاً متبرکوه یا باها میگویند
فی ذاتی معاینه فهو مخلوق و مصنوع مثلاً که در ذری
البکم زیرا که هر چیزی که عقل او را درک میکند آن صورتی است
که در پیش عقل جاهل میشود و باید که بعقل قائم شود مانند صورتیکه
آئینه است و هر چیزی که بعقل قائم شود آزاد قائم بغیر میگویند زیرا
که عقل خیر دیگر صورت حاصله در عقل خیر دیگر است هر چیزی
قائم بغیر باشد البته محتاج میشود و هر محتاج ممکن الوجود است
نه واجب الوجود پس ثابت شد که با عقل هم گفته ذات اقدس
بار تعالی درک نمیشود نظم جهان تحقق بر الهیتش فردمانه
در گفته ما هیتش نه ادراک در گفته ذاتش رسد نه قدرت خود
صفاش رسد نه بروج ذاتش پر مغز و هم نه در ذری
در صفتش رسد دست فهم که خاصان در این ره فرساده

بلا اخصی از یک فرد مانده اند در این ورطه کشتی فرو شد پس
که پیداشد تخته بر کنار اعراضاُم الودعی یغفرناک
عجز الواصفون عن وصفک نب علینا فائنا کشر
ما عرفناک حق معرفتک وادله عقلیه نیز شهادت میدهند که
واجب الوجود مری نیست بواسطه دلالت کردن آیات و جناب
اما آیات منها قوله تعالی لا تدركه الابصار یعنی هیچ چشم
او را درک نخواهد کرد زیرا که نفی در اینجا از برای عموم سلب است نه
سلب عموم و لکن ملا علی قوشچی که از علماء عامه است میگوید نفی
از برای سلب عموم است یعنی هیچ چشمها او را نمی بیند بلکه بعض
چشمها که چشم مؤمن است او را می بیند لهذا بعض از فاعله متعقد
براینکه در روز محشر مؤمنین خداوند عالم را می بینند و کافرین
نمی بینند این مذموب باطل است همچنانکه خداوند عالم جناب
مرئی منزه بود لکن توالیه یا مؤسسی یعنی امیوسی را هیچ چشم
از ادوات نخواهی دید زیرا که لکن از برای نفی مری است اتفاق

نجات تفسیر آیه شریفه این است که حضرت موسی میدانست که
خدا از ان منزله تراست که چشمها دیده شود و لکن خست
با او سخن گفت و او را همسر از خود گردانید و او برکت
بروی قوم خود و ایشان را خبر داد که خدا با من سخن گفت مرا
مسترب درگاه گردانید گفتند ما ایمان بتو نمیاوریم مابچه میگوئی
تا سخن خدا را نشنوم چنانکه تو شنیدی و ایشان به مقصد براه
مرد بودند پس از میان ایشان هتقاد هزار کس اختیار کردند
و از آنها هفت هزار دوازده نفر هتقاد کس برگزید با خود بطور
سینا برد که محل مناجات او بود ایشان را در دهنه کوه
بازداشت و خود کوه بالا رفت از خدا سؤال کرد که با او
سخن بگوید چنانکه آن هتقاد نفر بشنوند پس خدا با او سخن گفت
ایشان کلام الهی را شنیدند بعد از ان از روی لجاجت گفتند
که ما ایمان نمیاوریم که سخن خداست تا خدا را آشکارا بینیم
پس از ان حضرت موسی بجهت دفع اعتراض عرض کرد خدا انور

نشد
مع

بمن بنا و مراد القیید موسی بنی خود پیش بداند که این امر
عظیم است حتی پیغمبر نمیتواند حق تعالی را ببیند پس از جانب
رب الارباب خطاب بآدم که لای ترا بی ناموثنی یعنی تو که آن
پیغمبران و اولوالعزم هستی هرگز مرا نخواهی دید پس غیر تو چگونه خواهی
دید زیرا که تو ممکن الوجود هستی و ممکن الوجود محال است که متعالی
الوجود باشد و اما اخبار مثل قوله صلی الله علیه و آله ان الله
اجتنب من العُقول كما اجتنب عن الانصار یعنی سنجید
چیزها حق تعالی را نمی بیند عهدها هم کند او را درک نمیکند اگر
کوفی چگونه جمیع شود میان اعتقاد باینکه خداوند مری نیست
اینکه حضرت امیرالمؤمنین فرمود که اعبدوا رباً لکم آفة سنی
عبادت کرده ام پروردگاری را که ندیده ام و حضرت حسین
سفر بایده فرائدک ظاهراً فی کل شیء فانت الظاهر
لکل شیء یعنی دیدم تو را آشکارا در هر چیز و توئی ظاهر
از برای هر چیز و در جای دیگر بپیر حضرت فرموده حکمت عین

۹
و یقین حاصل
کند

لا اله الا الله یعنی که با وجود چشمیکه نه بیند تو را جواب گویم مراد از تو
در این اخبار دیدن بچشم ظاهری نیست بلکه رؤیت قلب است
یعنی قلب دیده باطن معرفت بذات باری تعالی حاصل کند
باین ذات اقدس و این معرفت از برای همه هست و لیکن خواص میدادند
چه می بینند غوام نمیدانند (حافظ) در نرم دل از روی تو صد
شمع برافروخت این طرذ که بر روی تو صد گونه حجاب است و
حاصل این رؤیت قلبی معرفت الهی است که فطری است از برای
همه اشیا و لیکن منکرین خود را بر تعالی عالم معرفت خود در
برویت خود نمیشد (حافظ) چندین هزار دره سر اسید میدادند
در آفتاب غافل از آن که آفتاب چیست بعضی گفته اند وقتی باریان
گفتند که توئی است با حکایت آب می نوشیم و میگویند زندگی با آب است
و هرگز آب نمیدیم و شنیده بودند که در فلان دریا آب است
سیار دانا گفتند نزد او رویم تا آب بیا بنماید چون از او پرسیدند
آن مایه عالم کت شما چیزی غیر از آب بمن بنماید تا من

فی بیان اصول العقاید

۴۰

بشما بنمایم هشتم واجب الوجود مشترک است یعنی تنها و
بیست است و گفتو مثل ندارد زیرا که اگر واجب الوجود دو باشد
نظام آسمان زمین بهم میخورد و چون بهم میخورد لهذا شرک
و گفتو ندارد و شاید بر این قول مخالف است لَوْ كَانَ فِیهِمَا إِلَهٌ
اللَّهُ لَفَسَدَتَا و دلیل دیگر آنکه هرگاه واجب الوجود دو باشد
باید معنی وجوب خود در میان مردمان شرک باشد و چون دوست
لازم دارد و مستی سازا باید در هر یک از ایشان چیزی باشد که در
دیگری نباشد تا دو نیت حاصل شود پس هر یک از دو واجب
مرکب خواهد بود از دو چیزی و وجوب وجود که مشترک میان
ایشان است و دیگر آنچه که با آن ترکیب می‌گردد و جدا می‌شوند
و واجب الوجود بقدر آنکه مرکب باشد زیرا که ترکیب نقص
و بواسطه احتیاج آن و اینها دلیل آنکه هرگاه واجب الوجود
دو باشد مثلا پس اگر یکی مراده کند که زید را موجود کند دیگری
اراده کند که زید موجود نشود بلکه بر عدم باقی باشد پس اگر اراده

العقاید
نکته

فی بیان اصول العقاید

۴۱

هر دو بعل آید لازم می‌آید که زید هم موجود باشد و هم معدوم
و اگر اراده کسیچیک بعل نیاید لازم می‌آید که هر دو قدرت بر اراده
خود نداشته باشند و عاجز باشند و اگر اراده یکی بعل آید و دیگری
بعل نیاید پس لازم می‌آید که یکی عاجز نباشد پس در خدا گفتو نشاید
و دلیل دیگر آنکه حضرت امیر المومنین فرموده است که اگر دو
الوجودی غیر از حق تعالی می‌بود باید کتب رسل او نزد ما می‌آمد و چون
پس واجب الوجود غیر از حق تعالی نیست زیرا که واجب الوجود باید
مطلق و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد نسبت و حقا
هزار تنمیر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت
بکند العباد بآیه اگر خدای دیگری می‌بود او نیز می‌بایست تنمیری
برای شناساندن خود و عبادت بفرستد و امکان که نفرستد
از دو قسم خارج نیست یا قادر نیست عاجز است چنانکه نیست
جابل و پخیل است و هیچیک از این صفات بر واجب الوجود
روایت و باید اعتقاد کرد توحید پروردگار عالم از هیچ جهت

اول توحید در ذات بدلیل قوله تعالى لا تشدوا الهین
اشئین ایما هو الیه واحد وقوله قل هو الله احد ودم
توحید در صفات بدلیل قوله تعالى لیس کیشله شیء وقوله تعالى
ولم یکن له کفو احد سیم توحید در افعال بدلیل قوله تعالى
ما اذا خلقوا من الارض ام لهم شریک فی السموات
والمیادات بدلیل قوله تعالى ولا یشرک بعباده ربهم احد
توحید در ذات و صفات بدلیل قول امیر المومنین در نهج السبل
و کمال التوحید فی الصفات عنه و بعبارة اخرى باید اعتقاد
کرد بر اینکه خداوند عالم واحداست باعتبار اجزاء عقلیه
که جنس فضل باشد یعنی اجزاء عقلیه برای او نیست و احداست
باعتبار اجزاء خارجیة از ماده و صورت و غایر و غیر ذلک یعنی
خارجیه هم ندارد و واحداست باعتبار ذات و صفات یعنی
چنین نیست که صفات او غیر ذات او باشد و واحداست
باعتبار افراد و جزئیات یعنی مفهوم کلی نیست که چند
مستعدده داشته باشد

باشد

باشد که افراد با هم شریک و شبیه باشد یعنی لا شریک له
علا نقدر فیه ولا نکر فی ذاته فهو واحد محجب للذات
و الصفات و من جمیع الجهات هم واجب الوجود متعالی
یعنی صفات کالیه زائد بر ذاتش نیست مثل صفات ممکنات
ذاتش هست زیرا که اگر زائد بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا جاو
و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد نقد و ما لازم میاید
غیر خدا نمیشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد
لازم میاید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است
و نیز لازم میاید که اگر صفات زائد بر ذاتش باشد اینک حقیقت
محتاج باشد در صفات خود بر غیر خود شش دان مستلزم نقص و عجز است
محصل کلام اینست که صفات کمال حقیقی عین ذات اوست بحسب
حقیقت دہوتیت و غیر اوست بحسب مہنوم یعنی بحسب تفاهیم از
لفظ در نزد اهل عرف و لغت و همچنین است صفات با یکدیگر یعنی
صدقت حقیقی عین علم او و حیات اوست بحسب حقیقت دیگران

بحسب

موجب مفهوم و مرجع این سخن نفی صفات ارتقا علی جهول
نیاید و ثمرات آن صفات چنانچه امیرالمومنین در خطبه بیست و یکم
فرموده و کمال التوحید نفی الصفات عنه لشهادته کل
صفته انها غیر الموصوف و شهادته کل موصوف انه
غیر الصفه و عن الباقر انه لم یسمع بما یُصِفُ به غیره
لیمع پس از اینجا ظاهر شد که صفات عین چه کند موجب حقیت
و غیر مبدء موجب مفهوم (شعر) عباد و انشاءت و حُسنک
واحد و کل الی ذلک الجمال کثیر و هر چند در عدد صفات
شبویه و سبویه بعضی اختلاف کرده اند لیکن مناط این است که
باید چنان دانست که خداوند عالم همه صفات کمالی متصف است
زیرا که نبودن آن صفت نقص است پس همین دلیل ذات محمد سر
منزه است از جسم و ماده و صورت و جوهر و عرض و دلد و داله
و ضد و مثل و حرکت و سکون اشغال و دوال و مکان و قیام
و قعود و سنه و نوم بجهت آنکه خست و حاجت در همه اینها ظاهر

و تعالی الواجب عن المحیة و الحاجة و ان محمد عبده
و رسوله خاتم النبیین و لا ینبغیه الی یوم البقیة و
ان شریعه خاتم الشرایع فلا شریعة بعد ها الی یوم
البقیة یعنی محمد ص بنده خدا و رسول خدا و خاتم پیغمبران است
و پیغمبری بعد از آن سر در نیست تا روز قیامت و شریعتی که بنا
حقم کننده شریعتهاست پس شریعتی بعد از این شریعت نیست
تا روز قیامت و اقوال ان الامام و الخلیفة و اولی الامر
بعده امیرالمومنین علی بن ابیطالب هم الحسن و الحسین
هم علی بن الحسین هم محمد بن علی هم جعفر بن محمد هم موسی
بن جعفر هم علی بن موسی هم محمد بن علی هم انت در حاکم
الانوار در لفظ حدیث شریف با قولای را علاوه دارد و صلی
عزیز میکند اعتقاد من این است که امام و پیشوای خلیفه و اولی الامر
در امور پس از حضرت فاطمه مرتبت امیرالمومنین علی بن ابیطالب
بعد از سرزندش حسن بعد حسین بعد فرزندان علی بن الحسین که حضرت

زین العابدین است پس از آن محمد بن علی که حضرت باقر است
بعد فرزندش امام جعفر صادق است بعد موسی بن جعفر است بعد
علی بن موسی که حضرت رضا علیه السلام است و بعد فرزندش
محمد تقی و بعد از امام محمد تقی امام و خلیفه و اولی تعریف در امور
هدیه ای قایم من فقال علیه السلام من بعد محمد الحسن
ابن جعفر الناس بالخلف من بعدی پس حضرت امام علی
فرزند بعد از من حسن است امام و خلیفه و اولی امر پس چگونه خواهد بود
حال مردم خلف بعد از من فرزند من قال فقلت و کیف الله
باصولائه قال لا اله الا هو لا یجوزی شخصه ولا یخلو ذکوه یا سید الخیر
قبلة الارض و خطا و عدلا کما ملکت ظلما و جورا
شاه عبد العظیم میفرماید پس عرض کردم چگونه است این قایم من
فرزند بجهت آنکه دیده میشود و شخص او در حلال جایز نیست برودن اسم
یعنی او را با اسم مبارک یاد نمودن تا اینکه بیرون میاید پس
میگذرین را از غل و دزدان و راهزنان که رفته است از تنم و جوار

قال فقلت افرئت و اقول ان و لیس من ولی الله و
عدهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم
معصية الله و اقول ان الميراج حق و السائله في
حق و آية الحجية حق و النار حق و الصراط حق و
الميزان حق و آية الساعة آية لا ريب فيها و ان
يبعث من في القبور كنت پس گفتم استداره و دم عقاید
من انیت که تحقیق دوست این بزرگواران دوست خدا و دشمن
ایشان دشمن خدا و طاعت ایشان طاعت خدا و معصیت
ایشان معصیت خداست و اعتقاد من این است که تحقیق میراج
حق و سؤال در قبر حق و بهشت حق و جهنم حق و صراط
حق و میزان حق است و تحقیق روز قیامت آمدنی است چگونه
شبهه و شک در آن نیست و تحقیق خداوند عالم ربی بزرگوارانند
رای حساب اشخاص را که در قبر هستند و اقول ان الفرائض
الواجبة بعد الوفاة الصلوة و الزکوة و الصوم

کتاب اصول العقاید

۴۸

وَأَمَّا الْجِدَارُ وَالأَمْرُ بِالْمَعْرِفَةِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَقَدْ
عَلَّمَ بِنُحْدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا اللَّهُ
اللَّهُ الَّذِي أَرْضَاهُ لِبُعَادِهِ فَأَثْبَتَ عَلَيْهِ نَبِيَّكَ اللَّهُ
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْجَنَّةِ الدَّائِمَةِ وَالْآخِرَةِ وَاقْتَضَى
بِرَأْسِهِ أَنْ تَحْقِيقَ فَرَائِضَ وَاجِبَةٍ مَعْنَى كَالِيفٍ لِمَنْ خَدَّاهُ وَتَبَاكَ
وَتَعَالَى بِرُغْبَادٍ وَبِنَدَانٍ بَعْدَ زَوَالِ لَيْلٍ وَدُوسِ قَمَرٍ وَالدَّالُّ
نَارَ ذُرَّةٍ وَرَدَّهَ وَجَّحَ وَجْهَ وَجْهٍ وَجْهٍ وَجْهٍ وَجْهٍ وَجْهٍ
پس حضرت امام علی التقی علیه السلام فرمود ای ابوالقاسم قسم بخدا این است
دین خداوند استخوان بینی که پسندیده است و اما از برای عباد
بنده گان خود پس محکم و استوار بر آن باش خداوند استوار محکم
دارد و تو را بقول ثابت یعنی بر همان عقیده دینی که اظهار نمودی
و تقریر شد در حیات و زندگانی دنیا و آخرت با کمالی از تقریر و توفیق
امام علیه السلام استفاد می شود که حاصل معنی و مدلول این حدیث معتبر
فرمود در کفایت و تمامیت لوازم اصول عقاید دین اسلام آن

در نسخ

فی بیان اصول العقاید

۴۹

اراد وضع بیانات است زیرا که قول و تقریر فعل معصوم عذبان
الاحکام در غیر موارد تقیه تجتهد است مسلماً و هرگاه نقصان یا کم
در لوازم اصول عقاید آن متصور بود بر حسب لزوم چون مقام
مقام بیان است آنحضرت باید بحدیث تعلیم جناب عبد العظیم علیه السلام
و تعلیم فرماید همچنانکه مسئله و صابیت امامت امامین
بعد از شخص شریف خود را ببيان شافی کافی اشاره فرمود
و پنجاه زیاده بیانی نغمه سکوت در مقام بیان عظمیاء
حصر میکند لذا معلوم و معین مبرهن است که مطابق مدلول
این حدیث مقرون بتقریر امام که ایضا تصدیق فرموده اصول این
اسلام و لوازم عقاید حق آن تمام و مضمون بلاغت مشون حد
شریف تجوی شامل عادی مراتب عقاید حق این بین قویم است
که نقصانی در او متصور نیست و این خبر اثر غلو تمام تمام است
و تمامیت آن دارد و دلیل روشن و اتمین اثبات این حدیث تصدیق
آن تجتهد الی الله یا الله یا الله است که میفرماید ای بابا القاسم

قسم

صحيح

سید

سید

سید

سید

سید

سید

سید

سید

سید

سید

و گریه او بیشتر زود تر عوام آن اس و قبول کردن بدعت او و پ
حوزه سرعاً فضیلت و گمراهی نموده بدین سبب اتباع شیطان
زیاد میشود ثانی مایه شیطان مباد خنوت مینماید تنوع و بجا و برای
القا میکند که از طریق عبادتش گمراه کند زیرا که هر کس را از طریق
است و ارب بحال او در مقام گمراهی همنال بر میاید همچنانکه
حکایت بر صیصای عابد معروف و غیر ذلک که ذلک را طلب
تخلی ندارد که معنی عبادت تعظیم و تذلل است از برای خالق
یکتای بهیبت بکیفیات مخصوصه که بقصد فرمان برداری او بجا
دار سال اسبیا و او صیا و تتریل کتب بجهت آنهاست و فرای
موقوف است بر اموریکه از جانب سید و مولای رسیده و موافق
امریکه مولا خواسته و حکم فرموده ایتان شود نه آنکه علی را پیش
خود طاعت و عبادت فرض نموده بجا آورند زیرا که متفق علیه
علم و امامیه رضوان الله علیه است که علی را چنانچه بعنوان
ارپیش گزینی بقصد بجا آورد تشریع و بدعت و فعل حرامی است بجا آورد

که که نشسته از ثواب حقه ظاهر اینست که عقاید کثرت
بر این علی که از پیش خود بقصد اینکه از شرع رسیده ایتان نموده
و در صورتیکه در خروج دین زیاد نمودن علی را که از شرع رسیده
باشد اینطور مشکل است امر در اصول دین البته بطریق اولی
انسان است و العیاذ بالله انچنان اشخاص که بر عقاید حقه
اسلامیه من عند هم و لوائدکی بوده باشد از دوده یا بنیاید
تا دور و فرودند من عند الله و کاتق محارب با خدا و تمام دنیا
و او ضیا علیه السلام است و از برای چنین اشخاصی که دروغ
نیک مرتبه شرک دست داده نهایت اشکال در مهید نجات
عنوار استیانت است همچنانکه از دستمال جلاش نه در رقم
سبک شیم خود تعویج بان منبره کرده که اِنَّ اللهَ لَا یَغْفِرُ
اَنْ یُّشْرَکَ بِهِ و در ذیل کریمه متن کان یزول لفاء ربیه
فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا یُشْرَکْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ احداً
تبلیغ یعنی تبلیغ از منصبت کبیره شرک فرموده و فی التجار

عَدَا صَالِحًا أَيْ خَالِصًا لِلَّهِ لَمْ يَنْقَرِبْ إِلَيْهِ الْبُحْرَانُ وَلَا تَبَرُّكُ
بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا غَيْرَهُ مِنْ مَلَائِكَةٍ أَوْ نَبِيٍّ أَوْ سَلَفٍ أَوْ حَمِيمٍ
وَقَوْلُهُ لَمْ يَأْمُرْ إِلَّا بِالْعِبَادَةِ وَاللَّهُ لِيُخْلِصَ بَيْنَ الَّذِينَ
خَفَاءَ مُخْلِصِينَ لِلدِّينِ أَيْ لَا يَشْرُكُونَ بِهِ شَيْئًا خَفَاءً
مَا ثَلَسَ عَنِ الْبَقَا ثَلَاثَةً عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي قَوْلِ اللَّهِ حَنِيفًا مَلَأَ خَالَصًا لَا يَتَّبِعُ شَيْئًا
الْمُحَنِيفُ الْمَائِلُ إِلَى الدِّينِ الْحَقِّ وَهُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالْمِلَّةُ
الْمُنَادِيَةُ لِلَّهِ فِي جَمِيعِ أَوَامِرِهِ وَنَوَاهِيهِ وَلَمَّا قَالَ سَجَانَهُ
مَا كَانَ مِنْ يَهُودٍ بَنِيَّ وَلَا نَصْرَانِيَّ وَلَكِنْ كَانُ جَنِيفًا
مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَجَعَلَ الْمُحَنِيفَ الْمُسْلِمَ
مُقَابِلًا لِلْمُشْرِكِ فَلَمَّا فَتَرَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُحَنِيفَ أَوْ الْمُحَنِيفَ
الْمُسْلِمَ يَمُرُّ بِكَ خَالِصًا لِلَّهِ خَالِصًا عَمَّا سِوَاكَ الْمُشْرِكِ الْمُجْلِي
الْحَقِّ فَإِنَّهُ أَعَزُّ مِنَ الْأَوْتَانِ الْمُحَنِيفَةُ وَالْحَازِةُ قَبْلَهُ
عِبَادَةُ الشَّيْطَانِ فِي أَغْوَاثِهَا وَعِبَادَةُ النَّفْسِ فِي أَهْوَايِهَا

كَأَنَّهُ لَمْ يَأْمُرْ إِلَّا بِالْعِبَادَةِ لَمْ يَأْمُرْ إِلَّا بِالْعِبَادَةِ
وَقَالَ سَجَانَهُ أَوْ أَنْتَ مِنْ أُمَّةٍ أَلِهَهُ هَوَاهُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ
اتَّخَذُوا أَعْبَادَهُمْ وَذُرِّيَّهُمْ أَزْوَاجًا مِنْ دُونِ اللَّهِ
وَمُمَكِّنَ شِدْنَ يَجْزُوا جِدَ وَاجِبًا وَاحِدًا مِنَ الْأُمَمِ
نَصَبَ عَيْنَيْكَ كَمَا زَفَقَةُ الرِّضَا نَقْلَ شَدَّةٍ وَتَأْوِيلُ مَعْنَى
خَيْرُهُ كَوْرًا بِأَيْكَ وَرَحَالِ صَلَوةٍ بِأَيْ صَوْرَةٍ مَرُشِدَةٍ رَادَّةٍ نَظَرًا
أَوَّلًا كِتَابُ نَفَقَةِ الرِّضْوِيَّةِ رَابِعًا سَلَسَةً سَلَسَةً سَلَسَةً
اعْتِبَارِي كَمَا مَوْجِبُ سَكُونِ نَفْسٍ شُودُورِ زَرْزَرَةٍ أَعْلَامُ نَفْسٍ
وَأَمَّا بَرُفُضِ اعْتِبَارِ وَصَحَّتْ أَرْبَابُ تَعَارُضِ خِيَارِ صَحِيحَةٍ وَكُلُّ
مَنْ خَيْرٍ وَتَخَالَفَ ظَوَاهِرُ كِتَابِ حَضْرَتِ بَابِ جَنِينِ تَأْوِيلِ وَكُلُّ
كَمَا مَوْجِبُ عَدَمِ اعْتِمَادِ وَطَيْسَانِ وَكُلُّ أَرْزُوحَةِ اعْتِبَارِ قَطْعِ
زَيْلِكَ فَرَمُودَةِ مَخْذُومِ وَاقِفِ الْكِتَابِ مَا خَالَفَ دَرْجَةَ
وَاصِرٍ يَوْمَ عَلَى الْمَجْدِ وَرَقْدِ رَيْتِمْ وَنَفْسِ عَيْنِ أَرْزُوحَةٍ
مَطَابِ أَرْزُوحَةٍ وَكُلُّ مَرَاثِيَاتٍ وَكَلِمَاتٍ أُمَمِ مَعْنَى

سلام الله علیه جمیع تالی مرتبه کلام الله الحمید و نازل تنزل
قرآن مجید محکمات و تشابهات و عام و خاص و مطلق و مقید
دارد و علامه و لحاظ موارد تقیید و غیر تقیید در آن خائز شده و خیال
و بسیار مشکلات از عیان میفاد و اعتماد و تمسک آن
لاشیا در چنین مورد مغطی که از اینهم مسائل درایع است اصول
و عقاید بهیچ چیزی چگونه میتوان متکرم نمود و بخدمت تا با اینکه
باید در حال صلوة صورت مرشد را در نظر آورد که هم از طاعت
شرع و عقل خارج و هم خلاف ضروری مذمب شیده
اشنی عشریه است بل مع فرض صحت هذا الخبر محض دفع کمال
و توهمات و دفع قاصر اخبار و آیات هر آنکه چنین تا دلی
اوتب معنی و ظهور حسن است که کلی را نموده را نصب چنین
و آرد داده یعنی دیده بصیرت خود را بجا و از روی وقت
نظر ملاحظه و تأمل نماید طاعات و عبادات الله همی مثلاً
ببین که بچه خوش شاه اولیا سلطان سر بر ارتضی حضرت مرتضی

علیه آلاف التحية والثناء در بندگی خدا و عبادت محبوب و بیک
بی تنها اخلاص خاص در حال صلوة چگونه توجه تمام و تمام حضور
قبلی داشت قوه هم از علی آموز اخلاص غسل شیر حق روان بر
از عقل و نظر منطوق لکل ما موم ایام و بقتل بی هم که کشتی
بنویس علی اقتدای بان برزگوار نموده خصوصاً فی حال صلوة هما
اکنون توجه منوی و حضور قلبی را پس اگر کن که در اخبار وارد شده اند
نماز محبوب میشود مگر آنچه را که اقبال کرده یعنی حضور قلب داشته
و نه او را است بنده خدا و نماز گذار را در گفتن یا یک نیت و یا
ستین صادق باشد و طاعت شیطان متابعت نفس
اماره را ترک کند و یا سچوت شرک بخواند در عقل سلیم
مستقلاً حکم بقیع آن مینماید و خداوند حکیم جل شانه العظیم بصیرت
دقیق آن را در کلام مجیدش بظمت یاد مینماید که ایا الله
الظلم عظیم حاصل بر شخص لیب عاقل لازم است که اتباع
اکل اعق و فاضل نباشد از اینکه اصول مسائل عقاید و شیخ

از الزام و غلظت عبادات و آتم واجبات و هسته نبود تواند
متقنه از کتاب سنت و دلائل و برای محکم عقل و حکمت با کمال مروت
و نهایت سعی و جدیت بطور حقیقت و یقین اخذ نماید زیرا که چنانچه
در صدر مقدمه اشاره شد که تقصیر در آن موجب فحله بودن در
عذاب میشود و در هر حال از برای نجات نیکیات و رسیدن
بفیوضات غنصام و توسل فیل عصمت عقل کل حضرت است
خاتم الرسل صلی الله علیه و آله امرای و تنگ تیران مبین و ممتاز
طالبان را که از جانب حضرت احدیت جل شانہ محض بریت در
میان امت بودیت گذاشت و فرمودها این **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ**
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ آنی غفلت و توانی نورزیده این عوده اوست
در میان محکم الهی را که لا انفصام لها حکم گرفته تا از اودی
صناعات و کرامی و ملاکت بر منزل سعادت و نجات هدایت
و وصل گردد و همچنین امیر مومنان علیه صلوة الله الملک
المنان و نوح البلاغه بیان میفرمایا **يَا بَعْثُهُ بِالنُّورِ**

والله اعلم بالحق و المنهاج البادی و الکتاب الهادی
استرئه خبر استرئه و شجرئه خبر شجرئه اعضائها معنیه
و ثمارها معنیه مولده میکیه و هجرئه بطبیه علیها
ذکره و اعتدایها صوته یعنی برانگیختن از برای رسالت خدا
پیغمبر را بنور روشن نبوت و برهان و حجت و واضح مجزه و برافه
شریت و تجارب راه غایبه و قرآن کرده و غیره او بهترین کرد
و غایبند و درخت او که نفس نفیس شایسته بهترین درختهاست
شاخهای آن درخت که اهل بیتش باشند در حد اعتدال و
استقامتند بحسب اخلاق و اعمال میومای آن که علومشان
باشد و نوحه و دست رس طالبین است محل ولادت او که سبطه
و هجرت و مفرد بوی طیب است که مدینه شرفه است و بیست
ذکر او در انجیل و کشیده شد اداره او با طراف انکاف از نجای
از سله نوحه کافیه و موعظه شایسته و دعوه مؤمنانه
آظهر به الشریع المحمديه و رفع به الید مع المدحوله و بن

فِي بَيَانِ مَصُولِ الْعُقَايِدِ

٤٠

الْأَحْكَامِ الْمَقْصُولَةِ مِنْ بَيْعِ غَيْرِ الْإِسْلَامِ دِينًا تَحَقُّقُ
شَفْعُهُ وَتَنْفَعُهُ عَزْوُهُ وَتَعْظُمُ كِبَوْنُهُ وَتَكُونُ مَأْتِيَةً إِلَى الْحُجَّتِ
الطَّوِيلِ وَالْعَذَابِ الْوَسِيلِ وَأَنْ تُوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ لَا تَأْتِ
إِلَيْهِ وَاسْتَوْشِدْهُ السَّبِيلَ الْمَوْجِدَ إِلَى الْجَنَّةِ الْفَاصِدَةِ
إِلَى الْجَحْلِ رَغْنِيهِ يَعْنِي فَرَسًا وَفَدَيْتَا إِلَى أَدْرَابِ رَبِّكَ كَانِ بِأَوَّلِ
كَلَامٍ كَسَنَدِهِ أَرْجُوَاتٍ وَبِأَيِّدِ شَفَادِهِ نَدَى أَرْقَانِ بِأَوَّلِ
بُيُوتِ الْإِسْلَامِ تَارِكِ كَسَنَدِهِ أَرْقَانِ شَدَّ زَمَانِ سَابِقِ جَاهِلِيَّةِ
وَنَظَائِرِ كَرْدَانِ دِينِ بَادِرِ أَهْلِي مَجْهُولِ رَاكِبِ فَوَائِدِ شَرْعِيَّةِ حَاضِرِ
مَلَكِيَّةِ وَبِأَيِّدِ بَرَكَتِهِ بَادِرِ مَعْتَبَرِي مَعْيُوبِ أَدْيَانِ بِأَوَّلِ رَاكِبِ
كَرْدَانِ بَادِرِ أَحْكَامِ مَمْنُونِ دِينِ الْإِسْلَامِ رَاكِبِ كَسَبِ كَلْبِ كَرْدِ
بَغِيرِ زَيْنِ الْإِسْلَامِ وَبِأَيِّدِ رَاكِبِ مَكْرُودِ شَقَاوَتِ أَوْ كَسْتِ
مَشْهُودِ نَجَاتِ أَوْ دَبْدَبِ كَسْتِ بَرُودِ رَاكِبِ دَمِي بَاشِدِ مَرَجِ
أَوْ بِيُوتِ أَمْدُودِ دَرِ عَذَابِ هَلَاكِ سَارِزَنْدِ دَرِ قِيَامَتِ وَاعْتِمَادِ
مَكِينِ بَرِخْدَايِ اعْتِمَادِ كَرْدَنِ بَارِكَشْتِ بِيُوتِ أَوْ دَرِ طَلَبِ مَكِينِ مَوْجِدِ

فِي بَيَانِ مَصُولِ الْعُقَايِدِ

٤١

رَاكِبِ رَاكِبِ رَسَانِدِ بَاشِدِ بِيُوتِ هَشْتِ أَوْ رَاكِبِ رَسَانِدِ
بَاشِدِ بِيُوتِ جَاكِهَ رَضَا مَسْئَلَةِ دَبْكَرِ كَرَجِ بَعَايِدِ دَرِ مَرَجِ
أَرْشَادِ مَرْحُومِ شَيْخِ رَهْ ذَكَرِ رَاكِبِ نِينَ عِبَارَتِ لَا يَنْكُشُ
تَحْقِيقِ مَرْفَعِ مَبْصُولِ دِينِ مَوْجِدِ وَتَمْتَقِدِ بَعَايِدِ كَمَا مَوْجِدِ بَرُودِ
بَاشِدِ لَكِنْ دَرِ قَلْبِ أَوْ بَعْضِ خِيَالَاتِ دَوَسُوسِ هَشْتِ وَبَعْضِ
أَحْوَالاتِ مَخَالِفَةِ دَرِ دَلِ أَوْ مَسْكَدِ زَدِ لَكِنْ أَدْرَا أَنَّهُا خُشْيَانِ
دَوَسُوسِ زَانِهَا مِشُودِ بَا أَنْكُ بَعْضِ كَلِمَاتِ كَفَرِ تَمِيزِ دَرِ دَهْنِ
أَوْ مِيَايِدِ لَكِنْ كَرَامَتِ دَارِ دَرِ زَانِهَا حَتَّى أَيْنَكُ كَاهِي رَاكِبِ شُودِ
بَا يَنْكُ خُودِ رَا هَلَاكِ كَنْدِ وَبِأَيِّدِ دَرِ قَلْبِ أَوْ بَاشِدِ حَكْمِ اِسْتِخْصَانِ
اِسْتِخْصَانِ كَسَبِ اَصْلَادِ بَادِرِ اَعْيُوبِ نَقِصِ دَرِ اِيْمَانِ اَدْنِيتِ مَسْأَلَةِ
بُورِ دَرِ دَلِ قُوتِ اِيْمَانِ اَوَسْتِ دَرِ بَرِ خِيَالَاتِ اَوْ دَرِ بَرِ
دَرِ كَرَامَتِ اَزْ اَنَّهُا بَشِيرِ اِيْمَانِ اَوْ قُوتِ تَرَاكِبِ اَعْلَاجِ اِيْنِ
دَوَسُوسِ نَاخُوشِي دَرِ اَحَادِيثِ صَحِيحِ اَرْخَضَرِ رَسَالَتِ نَا
وَأَمَّا طَاهِرِ مَصْلُوحَاتِ اَتَمِّ عَلَيْهِمُ وَاَرُودِ شَدِّ اَسْتِ كَرِ

بردت در خاطر او میاید بگوید لا اله الا الله آمین
 بالله ودسوسه ولا حول ولا قوة الا بالله ايضا
 ردلول خبر مفصليکه از حضرت نعيمه ماور و در بحار مذکور است
 ستفاد ميشود گفتن ذکر لا حول ولا قوة الا بالله العلي
 العظيم وصلى الله على محمد وآله برای دفع و رفع
 و دسوس شیطانی بسیار نافع است و فی ارشاد الفیو
 الدبلی عن النبی ص صلوات اللیل سراج لصاحبها
 فی ظلمة الغیبر و قول لا اله الا الله بطرد الشیطان
 عن قائلها و فی وهج الدعوات سدیدین طادوس
 عن ابي عبد الله قال شکی ادم الى الله حدثت النفس
 قتل جبرئیل علیه السلام فقال قل لا حول ولا قوة الا بالله
 فقال لها فاذهب الله عنه هذا اصل لا حول ولا قوة
 الا بالله و من ذلك دعاء ادم بر و آیه اخرى لما نطق
 ربّه کلمات و لعنه علیه السلام دعایها وهو یا رباه

یا رباه یا رباه لا یرد غضبك الا حلیک ولا یجی
 من عفونیک الا التضرع الیک حاجتی الی ان
 اعطیتها لم یضرب ما حرمتني وان حرمتها لم
 ما اعطیتني اللهم انی استلک القور بالجنة و اعود
 بک من النار یا ذا العرش الشانخ المسبب یا ذا الجلال
 و الاکرام الباذخ العظیم یا ذا الملک الفاجر القدیم یا
 اله العالمین یا صریح المستضر حین و یا مفرک کل
 حاجه اریکنت قد رضیت عني فانتد عني رضا
 منک و فرقتی منک زلفی و الا تکر رضیت عني فمحو
 محمد وآله و یفضلک علیهم لما رضیت عني انک
 استأثرت الریحیم قال ابو عبد الله علیه السلام هذا
 الدعاء الذی تلقی ادم من ربّه فتاب علیه فقال یا
 سئلني محمد و کم من فقال رایت علی عرشک مکتوبا
 لا اله الا الله محمد رسول الله فقال راوی الحديث

دُعَاءُ لِدَفْعِ الْوَسْوَاسِ

٤٢

مَا دَعَوْتُ بِهِمْ فِي سِرٍّ وَلَا عَلَانِيَةٍ وَلَا فِي شِدَّةٍ وَلَا رَخَاءٍ
إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لِي فِي مَصْبَاحِ الْكَفَعِيِّ لِلْوَسْوَاسِ عَنِ الصَّاحِبِ
مُرِيدِكَ عَلَى صَلَاتِكَ وَفَلْيَسْمِ اللَّهُ وَيَا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
اللَّهُ عَلَيَّ إِلَهٌ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ
امْسَحْ عَنِّي مَا أَحْذَرُ فَقُولْ ذَلِكَ ثَلَاثًا بَعْدَ أَنْ تَعْمُرَ بِكَ
عَلَى بَيْتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ يَغَالِي بِذِهِ هَبِ الْوَسْوَاسَ لَمْ يَمْضِ عِنْدَ
وَفِي الْأَمَالِيِّ لِلطَّوْسِيِّ عَنِ الصَّادِقِ فَإِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ
كَانَ يَقُولُ لَا أَبَالِي إِذَا قُلْتُ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ وَلَوْ اجْتَمَعَ
عَلَيَّ الْأَنْسُ وَالْجِنُّ وَهِيَ بِسْمِ اللَّهِ وَيَا لِلَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَرَجَوْتُ
وَجْهِي وَإِلَيْكَ فَوَضَّيْتُ أَمْرِي اللَّهُمَّ احْفَظْنِي بِحِفْظِ الْأَيَّامِ
مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ
قُوَّتِي وَمِنْ مَخْئَلِي وَادْفَعْ عَنِّي جَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ عَنِ الْبَاقِرِ حَبَّاءَ رَجُلٍ

النَّبِيِّ

لِدَفْعِ الْوَسْوَاسِ

٤٥

النَّبِيِّ فَشَكَى إِلَيْهِ الْوَسْوَاسَ وَحَدَّثَ النَّبِيَّ مَا نَزَلَ مِنْهُ
الْعَبْدُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى الْحَيِّ
الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْمُحَمَّدُ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَدَا وَكَوَيْلًا لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ
فِي الْمَلِكِ وَلَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ مِنَ الدَّلِيلِ وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا وَكَوَيْلًا
مَرَارًا فَمَا لَيْتَ أَنْ غَادَ إِلَى النَّبِيِّ وَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَاذَا
عَنِّي الْوَسْوَاسَ وَادَى عَنِّي الدِّينَ وَاغْنَانِي مِنَ الْعَبْدِ
وَفِي هَجِّ الدَّعَوَاتِ رَوَى أَنَّ الْخَضِرَ الْبَاسَ يَجْمَعُهَا فِي كُلِّ
مَوْسَمٍ فَيَقْرَأُهَا عَنْ هَذَا الدُّعَاءِ وَهُوَ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ
اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ كُلُّ نَفْسٍ مِنْ اللَّهِ مَا شَاءَ
اللَّهُ الْحَيُّ كُلُّ سَيِّدٍ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَصْرِفُ
السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ مَنْ قَالَ لَهَا حِينَ يَصْبِحُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
أَمِنْ مِنَ الْخَرْقِ وَالسَّرِقِ وَالْغَرَقِ وَمِنْ ذَلِكَ دُعَاءُ آخَرٍ
الْخَضِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا شَاحِجًا فِي عُلُومِ بَاقِرِي بَاقِي دُيُونِ بَاقِدٍ
فِي نُعِيدِهِ بَادِرًا فِي رَحْمَتِهِ بِأَخْرِجِ النَّبَاتِ بِأَدَامِ النَّبَاتِ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ

سَرِقَةٍ

يَا مُحِبِّي الْأَمْوَاطِ يَا ظَهْلَ الْأَجْبَنِ يَا جَارَ الْمُسْجِرِينَ يَا سَمْعَ
 السَّامِعِينَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ يَا صَبْرَ الشَّصْرِ حِينَ
 عِمَادٍ مِنْ لَأْمَادِهِ يَا سَدَمَ مَنْ لَا سَدْلَهُ يَا ذُخْرَ مَنْ لَا
 دُخْرَ لَهُ يَا حُزْرَ مَنْ لَا حُزْرَ لَهُ يَا كَرَّ الضَّعْفَاءِ يَا عَظِيمَ الْفُتَا
 يَا مُنْقِذَ الْغُرَفِ يَا مُنْجِي الْهَلَكِيِّ يَا مُحِبِّي الْمَوْتِ يَا أَمَانَ الْخَلَا
 يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ يَا جَابِرَ كُلِّ كَبِيرٍ
 يَا صَاحِبَ كُلِّ غَرِيبٍ يَا مُؤْنِسَ كُلِّ حَيِّدٍ يَا قَرِيبًا غَيْرَ
 بَعِيدٍ يَا شَاهِدًا غَيْرَ غَائِبٍ يَا غَالِبًا غَيْرَ مُغْلُوبٍ يَا حَيَّ
 حِينَ لَا حَيَّ يَا مُحِبِّي الْمَوْتِ يَا حَيَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُ ذَلِ
 مِنْ قَالَهُ قَوْلًا أَوْ سَمِعَهُ سَمْعًا أَوْ مِنْ الْوَسْوَهِ رُبْعِينَ
 سَنَةً رَأَى كَوَيْدَ بَرَكْسٍ نَجَّانًا يَأْتِيهِ دُعَايُ مُذَكَّرًا رَزَوَانًا
 شَيْطَانِي مِنْ شَبَدٍ وَابْنَانِي فِي مَجْلَعِ الدَّعَوَاتِ يَا بَشَا صَحِيحَاتِ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلزُّهَرَاءِ فَاطِمَةُ
 عَلَيْهَا السَّلَامُ يَا بَقِيَّةَ الْأَعْلَامِ دُعَاءٌ لَا يُدْعَوُ بِهِ أَحَدٌ

إِلَّا أَنْ يَحْبِبَ لَهُ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْكَ سِحْرٌ وَلَا سَهْمٌ وَلَا بَشْمٌ
 يَا كَعْدٌ وَلَا بَعْضٌ لِلشَّيْطَانِ وَلَا بَعْضٌ عَنْكَ الْوَحْزُ
 وَلَا بَرْغٌ قَلْبِكَ وَلَا رُذْلٌ دَعْوَى وَنَفْضُ حَوَائِجِكَ كُلِّهَا
 قَالَتْ يَا ابْنَ لَهْذَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا قَالَتْ يَوْمَ
 يَا أَعَزَّ مَذَكُورٍ وَأَعَزَّ مَقْدَمٍ فِي الْعِزِّ وَالْمَجْدِ يَا رَجَمَ
 كُلِّ مُسْتَرْجِمٍ وَمَقْصِعَ كُلِّ مُلْهَوِيٍّ إِلَيْهِ يَا دَاخِمَ كُلِّ حَرِينٍ
 شَيْءٍ وَخَرْنَةَ إِلَيْهِ يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ الْمَعْرِفُ مِنْهُ رَأْسُهُ
 أَعْطَاهُ يَا مَنْ جَافَ الْمَلَأْنِيكَ الْمُتَوَفِّدُهُ بِالنُّورِ مِنْهُ يَا
 يَا أَسْمَاءَ الَّتِي يَدْعُوكَ بِهَا حَمَلَةُ عَرْشِكَ وَمَنْ حَوْلَ عَرْشِكَ
 يَنْوِرُكَ لِيَسْجُونَ شَقَقَهُ مِنْ خَوْفِ عِقَابِكَ يَا أَسْمَاءَ الَّتِي
 يَدْعُوكَ بِهَا جَبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ الْأَمَّا أَجْنِبِي
 وَكُفِّي يَا إِلَهِي كُفِّي وَسَتْرِي دُعْوَتِي يَا مَنْ أَمَرَ بِالْأَصْبَحَةِ
 فِي خَلْقِهِ يَا ذَا هَمٍّ بِالسَّاهِرَةِ مُحْشَرُونَ وَيَذَلُّكَ الْإِسْمُ الدُّ
 أَحَبُّ إِلَيْكَ الْعِظَامُ وَهِيَ وَفِيهِ أَحْيَى قَلْبِي وَأَشْرَحَ صَدْرِي

لِقَضَاءِ الْحَاجَاتِ غَيْرَهَا

٤٨

النَّارِ
وَالْجَنَّةِ
وَالْقَبْرِ
وَالْجَنَّةِ
وَالْقَبْرِ

وَأَصْلَحَ شَأْنِي يَا مَنْ حَقَّ نَفْسُهُ بِالْقَبْرِ وَخَلَقَ لِرَبِّهِ الْوَدَّ
وَالْحَيَاةَ وَالْقَبْرَ يَا مَنْ فَعَلَهُ قَوْلٌ وَقَوْلُهُ أَمْرٌ وَأَمْرُهُ مَاضٍ
عَلَى مَا يَشَاءُ اسْتَغْنَى بِاسْمِكَ يَا إِلَهِي الَّذِي دَعَاكَ بِهِ حَلِيلُكَ جِبْرِ
الْفِي فِي النَّارِ دَعَاكَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَقُلْتَ يَا نَارُ كُونِي
بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَيَا إِلَهِي الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ
جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَيَا إِلَهِي الَّذِي خَلَقْتَ
بِهِ عَيْنِي مِنْ مَرْجٍ الْقُدُّوسِ يَا إِلَهِي الَّذِي بَنَيْتَ بِهِ
دَاوُدَ وَيَا إِلَهِي الَّذِي وَهَبْتَ بِهِ لِدَاوُدَ وَيَا إِلَهِي الَّذِي
كَفَيْتَ بِهِ عَنْ أَبِيهِ الْفِرْعَوْنَ وَبَنَيْتَ بِهِ عَلَى دَاوُدَ وَتَحَرَّيْتُ بِهِ
لِسُلَيْمَانَ فَارْتَجَى بِحُجَّتِي يَا مَرْءَ السَّيِّئَاتِ وَالْجَانِّينَ وَعَلَى مَنْطِقِ الْأَرْضِ
وَيَا إِلَهِي الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْعَرْشَ وَيَا إِلَهِي الَّذِي خَلَقْتَ
بِهِ الْكَرْسِيَّ وَيَا إِلَهِي الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الرُّوحَانِيَّاتِ وَيَا إِلَهِي
خَلَقْتَ بِهِ الْجَنَّةَ وَالْأَرْضَ وَيَا إِلَهِي الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ الْجَنَّةَ
وَيَا إِلَهِي الَّذِي خَلَقْتَ جَمِيعَ مَا أَوْدَعْتَ مِنْ شَيْءٍ وَيَا إِلَهِي

الَّذِي

الَّذِي

لِلْحِفْظِ مِنَ الْكَافَرَاتِ

٤٩

الَّذِي مَدَدْتَ بِهِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ اسْمَكَ بِحُجَّتِكَ يَا إِلَهِي
إِلَّا مَا أَعْطَيْتَنِي سُؤْلِي وَفَضَّلْتَ لِي يَا كَرِيمُ يَا قَائِدُ
يُقَالُ لَكَ يَا فَاطِمَةُ نَعَمْ نَعَمْ أَيْضًا فِي مَجْمَعِ الدُّعَوَاتِ دَعَا
يُجَرَّبُ دَعَا عَنْ النَّبِيِّ أَنَّهُ قَالَ مَنْ اسْتَعْلَمَ كُلَّ صَبَاحٍ وَ
مَسَاءٍ وَكَلَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعَةَ أَمْلَاقٍ يَحْفَظُونَهُ مِنْ بَيْنِ
يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَكَانَتْ خَلْقًا
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ أَجْهَدُ الْخَلَائِقُ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ أَنْ
يُضَادُّوه مَا فُتِدُوا وَهُوَ يَوْمُ يَوْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نِيَمُ اللَّهُ يَوْمَ
الْأَسْمَاءِ يَوْمِ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ يَوْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ
مَعَ سِيَرِهِ سَمٌّ وَلَا ذَاءٌ يَوْمِ اللَّهِ أَصْبَحْتُ وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ يَوْمِ اللَّهِ
عَلَى قَلْبِي وَنَفْسِي يَوْمِ اللَّهِ عَلَى ذَنْبِي وَعَقْلِي يَوْمِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِي
وَمَا لِي يَوْمِ اللَّهِ عَلَى مَا أَعْطَانِي يَوْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ سِيَرِهِ
شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اللَّهُ اللَّهُ
رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ شَيْئًا اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَأَجَلُ مَا أَخَافُ

وَأَحْذَرُ

اللَّهُ

وَإِذَا خَذَلْتَ عَزَّ جَارَكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ اللَّهُمَّ
إِنِّي أَخُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي مِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ شَدِيدٍ
وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مُرِيدٍ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِمَّنْ
شَرَّ كُلِّ قَضَاءِ السُّوءِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذَاتٍ أَنْتَ أَخَذْتَهَا بِصَبْطِكَ
أَزِيدَنِي عَلَى حِرْطِ مُنْهَبِهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِظٌ إِنَّ لَكَ
اللَّهُ الَّذِي تَرَى الْكِتَابَ وَهُوَ يُوَلِّي الصَّالِحِينَ فَانْصَرَفَ
فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ وَأَوْجَلَهُ مُطَالِبِي كَرَامَتِهِ أَنْ لَزِمَ دَهْشَمُ مَسْأَلَةَ
مَسْئَلَةِ خُرُوجِ أَرْزِينِ وَارْتِدَادِهَا أَنْ تَقْضِيَ أَرْزَادَ مَنْجِ أَرْشَادِ وَحُرْمَةِ
شَيْخِ زَهْبِهِ مَقَامِ ارْتِدَادِهَا فَرَمُودِهِ أَوَّلَ دَرَسَابِ ارْتِدَادِ
وَقَوْمِ دَرَسَابِ ارْتِدَادِ سَوْمِ دَرَسَابِ ارْتِدَادِهَا دَرَسَابِ ارْتِدَادِهَا
أَوْ مَقَامِ حَاشِيَةِ كِتَابِ فَرْبِ كَرَامَةِ مُوَافِقِ أَرْزَادِ شَرْفِ عِلْمَاءِ أَمَامِيهِ
رَضْوَانِ أَمَامِ عِلْمِهِ وَتَحْتَمِلُ أَرْزَادَ نَقْلِ نِيَامِ أَمَامِ
أَسْبَابِ أَنْ بَرَانِ ارْتِدَادِهَا حَاصِلِ شُؤْبِ بِيكِي أَرْزَادِ خَيْرِ أَوَّلِ بَرَانِ

عبدیہ

دوم بزبان ستوم باعضاء و جوارح افاضل مثل اینکه در
منکر شود بعد از ایمان یا شک کند بعد از یقین یا در دل قرابت
که کافر شود و هر چند که هنوز نشده باشد و اما زبان مثل اینکه
نمی صانع کند یا نفی توحید او بگوید یا نفی حکمت او یا نفی علم او
یا نفی عدالت یا اثبات خلاف حکمت در کارهای او یا اثبات
عیب در آن یا نفی نبوت یا نفی معاد چه از روی اعتقاد یا
یا تحقیر یا عناد یا استهزاء یا شوخی و مطایبه و همچنین انکار
یکی از ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و حج یا انکار
حرام بودن مال مردم یا استخفاف باصل شرع و مذمب بودن معاصی
و قرآن و احادیث باینکه بگوید اینها چه چیزند و گاهی که از راه
طعن استخفاف شخصی میگوید که قربان خدا یا پیغمبر یا حدیث ستوم
مردم میشود و اما اعضاء و جوارح مثل اینکه سه ان ابروین
زند یا استخفافا پاره کند و در پند از دیا که بزند یا در قافله
عکسبند از دین چنین ادویه و مسام خدا و کتب احادیث

و سخاوتها

۲۲

و خواهناد و در اینجا سه مطلب فهم است مطلب اول اینکه بخیر نمایی
که گفته شد که بقول فیصل باعث ارتداد و تفاوت نمیکند و در اینجا
بودن اعتقاد و قلب باقی نبودن آن مطلب دوم بدانکه ارتدادیکه از
کشتن حاصل میشود یک قسم آن حکم خاصی دارد و غیر از احکام باقی بقیام
او تعداد و آن قسم این است که العباد با تبه ناسند که است و بنام با
بخدا یا رسول او بگوید بجز فطرتی که باشد و حکم خاص او این است که لازم است
بر کسی که شنیده از ازا که از اقل نماید بجز و شنیده از او مادامیکه
بر جان خود یا جان کسی دیگر داشته باشد پس در صورت عدم خوف
هرگاه او را نکشت متعصیت نموده و در حدیث از حضرت موسی علیه السلام
علیه السلام وارد شده که بعد از بیان آنچه حکم را می فرمود و بخت
آنحضرت را باین آیه اَلَا اَحْسَنُ مِمَّ لَمْ اَفْعَلْ وَلَوْ اَقْتُلْهُ مَا عَلَيَّ
الْوِزْرَ یعنی اگر خونی نداشته باشم و با وجود این از اقل ترسانم
قد کناه بر من است فرمودند بگو ^{عَلَيْكَ} وَ زِدْهُ اَضْعَافًا
مُضَاعَفَةً مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ رِزْوَانِ شَيْءٍ اَمَّا عَلَيَّ

با کسی از این
که می تواند
با کسی از این
اینها و علم طهارت
یا بر من است
خود را دیگری
علم طهارت

مِنْ اَفْضَلِ الشَّهَدَاءِ وَ رَجَعَهُ قَوْمُ الْفِیْئَةِ مِنْ نَصْرِ اللَّهِ وَ
رَسُولِهِ يُظْهِرُ الْعَقِيبَ وَ ذَكَرَ اللَّهُ وَ دَسَّوْهُ یعنی می باشد
بر تو گناه او چند مضاعف بی آنکه از گناه او چیزی کم شود و اینها
که از فضل شهداء آن کسی است که یاری کرده باشد خدا و رسول
غایبانه و حضرت کرده باشد و خوف بداد باره ایشان رود
باشد **مطلب** بدانکه میباید شدن این عمل ارتداد و شرط چند
دارد اول بوضع پس هرگاه از انما منع صادر شد حکم قتل دارد و او
سرا و جاری نمیشود لیکن درست خدا و رسول دائمه و احوال جوهر
ارتداد تعزیر او لازمست هرگاه تمیز باشد و هرگاه توبه کند حوط
دوم عقل پس بر دیوانه اصلاً و ابداً چیزی نیست تقوم عقاب
پس بر گمراه چیزی نیست یعنی هر سه گاه گفتار یا توهم گیر از اجاب
کنند بر فقط بگفته که حق سب بنمیرد است علیه و آله و عیسی
مناد و همچنانکه عار بن یا سر را اگر گناه کردند و گناهات گفتند و گفت
گفت بعد از آن که یکسان بنمیرد حضرت رسول مدد بسیار

مضطرب بود آیه شریفه اَلَا مَنْ اَكْرَهَ وَفَلَبَهُ قُطْعَانٌ بَيِّنَةٌ
در حق او نازل شد آن وقت مطمئن شد و حضرت باو فرمود ان غادوا
عَلَيْكَ فَقَدْ بَيَّنَّ بِرُوحِ تَوَارِكِ اَكْرَاهُ كَرِهَ بَرَكْتَنِ اَعْدَائِنِ نَبِيٍّ كَبِيرٍ
مسئله آیا وقت اكر اه كه شخص انحراف را بگوید و بگوید
باید یعنی بگوید قصد کند باین وجه آن معلوم نیست و شاید احوط باشد
چنانچه شعور پس هرگاه کلمه کفر غفله یا بی قصد صادر شود عیبی ندارد
و اما غیظ و غضب آیا باعث رافع حکم هستند یا نه تفصیلی دارد
باین طریق که اگر غضب او بجدی باشد که بآمر از شعور افتاده باشد
که اگر خود را در چاه یا از بام بسیندازد شعور بر او نیست و حکم مرتب
حرف او نیست و خصوصاً سه گاه مذکور خود که گفته است شخص
عشود که گفتن او بی قصد بوده و اما هرگاه غضب او با نیت رسید و از حد
نیزه اشیهان نیت داده است احکام را بر او جاری شود مسئله هرگاه
کلمه از کلمات ارقا د گفت و بعد اوقعا میکند که انحراف غفله و بی قصد
صادر شد هرگاه احتمال بدیم که راست بگوید ظاهر این است که حکم

باید که قصد کند
تحت
و اَلَا فَاَنْتَ بَرٌّ
خبر در جواب آن
غالی از وقت
در میان نیست
صدر
بیکو که اَلَا فَاَنْتَ
باو چنان از قوه
بیت نلم لیا
تبیق نیست
باید قصد در
سپار زبانه
از شعور نیست
صدر
کفر است که نذای

مرتبه را جاری نشود و ایحکام کار را در بعض مردم آسان میکند
تجیم داشتن معنی کفر و قصد آن پس هرگاه کلام را گفت و معنی آنرا
نمیدانست قصد آن نکرد یا منظور لازم آن معنی بود عیبی ندارد مثلاً
شخص نامی کسی که به خدا یا تصدق سرت شوم منظور این لازم است که
شاء خداوند و خداوند ندانیکه اثبات سر برای خدا کند این عیب
ندارد و همچنین در افعال مثلاً هرگاه نمیدانست انحراف که امانت
کرد قرآن بود عیبی ندارد و اما جاهل بحکم مسئله ارتداد پس معذور
نخواهد بود هرگاه مثلاً معنی کلام را دانست و لیکن نمیدانست که
اگر این اگفت نجس میشود یا واجب التسل میشود این بدین معنی است
رفع حکم نیست مسئله در زبان بعض عوام متعارف است که میگویند
امام حسین علیه السلام عمرت را زیاد بکند یا حضرت عباس روزی
تورازید بکند یا توراز او لاد بد یا فلان امام زاده تورانگاه بدار
اگر منظور این است که از بکرت اینها بشود یا اینکه ایشان شفیق
بشوند در خصوص اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار خوب است

مصلحت
محل آن نذای
صدر
ب
کفر از کلام
سعی در
تعارف حال
باشد کم لیا
مسئله
محتاج در جواب
صدر
مسئله
شکل کلام
و اَلَا فَاَنْتَ بَرٌّ
مطلقاً معتبر است
دوره قصد
نلم لیا

و اگر منظور حقیقت رازق و خالق باشد شکل است بعضی
 گفته اند محل اتفاق یا محل اختلاف که جنسی با جمل اعتقاد است
 اصول اهل امام ندارند و آنها چند چیزند اول انکار ضروریات دین مثل
 وجوب نماز و روزه یا استحباب جماعت یا حرمت پل و بران که از
 اصناف و کسبه جبراً میگیرند و خود لکن و قوم اعتراض در مسکنی که
 خداوند عالم کرده است و از این باب ابلیس کافر شد و لا قائل بود
 و نبوت و معاد و همه احکام بود و آنها را بطریق یقین میدانست و
 در تنش میگفته بود است و در رکعت نماز در چهار هزار سال
 سال ایشان نموده همین یک اعتراض بر خداوند عالم کرد و کافر
 و در روز قیامت شد که گفت چرا امر کردی که سجده آدم کنم و حال آنکه
 من از او بهترم و تنوم اتخاف بکلمه خدا که بگوید این چه چیز است حتی
 مستجابات مثل اینکه بر رب کوفت یعنی اصل استحباب آن تنه
 کند و این رسم با اتفاق علماء موجب گفتند چهارم و دوازده
 بعضی از علماء بکار فرود بخش میدانند اگر چه بعد از نوع شهادتین بگوید

اینست که بعضی از علماء
 در این باب
 گفته اند
 که اینست
 که بعضی
 از علماء
 بکار
 فرود
 بخش
 میدانند
 اگر چه
 بعد از
 نوع
 شهادتین
 بگوید

و حسب ظاهر عابد و مقدرش شود و لکن اذیت این است که هرگاه علماء
 اسلام کرد مسلم و ظاهر است و همه احکام ایان بر او جاری میشود
 بلی در بعضی احادیث است که اگر خوب باشد او را در جهنم میبرد و لکن علماء
 ندارند و اینها چند انشروا سکالی ندارد انشکالی که هست در زمان قبل
 از بلوغ اوست و در صورتیکه از دو طرف و نذر نباشد که انما
 یأثم بجهنم و مع بودن او کسی را که تربیت او میکند غایب از وجه نیست
 پنجم مخالفان را بعضی حکم نجات ایشان نموده اند و مشهور و اقوی
 طهارت ایشان است بلی نوصب و خارج محکوم نجاستند ششم
 نسبت تبارک و تعالی بعضی از علماء بسبب ظاهر بعضی احادیث
 حکم بکفر و نجاست نموده اند و اگر چه منکر و خوب آن نباشد زیرا
 که منکر و خوب آن منکر عذری بین و در مثل در قسم اول است
 دینی شبهه بخشن است لکن این قول خلاف مشهور و مستند عمر و جرج
 چونکه مراد از تبارک و تعالی کسی است که هیچ نماز نگیرد یا نماز نگیرد
 پس کار طهارت در اکثر مردم بسیار مشکل میشود و اقوی این است که

اینست که بعضی از علماء
 در این باب
 گفته اند
 که اینست
 که بعضی
 از علماء
 بکار
 فرود
 بخش
 میدانند
 اگر چه
 بعد از
 نوع
 شهادتین
 بگوید

هرگاه شخص بخار و جوب نماز کرد کافراست و بمنزله سگ
 اتخاف بان نمود یعنی تخاف مهمل قرار دادن او کرد مرتد است
 و هرگاه معتقد و جوب آن هست لکن آنرا سبک بردشته و مهمل
 انگاری در آن میکند از بابت ترک آن یا بطلن بجا آوردن آن یا در
 مکروهات آن یا تنسیع آن از بابت تأخیر از تمیلاقی در همه این
 شخص اگر چه کافر نیست پاکست لکن فاصله با کفر ندارد و در احادیث
 وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر و ائمه صلی الله علیه و آله
 و برحوض کوش برایشان وارد نخواهد شد و در وقت مردن برین
 پیغمبر از این عالم نخواهد رفت و اینها که گفتیم نیز جاری است در هر
 نماز قضا که بر ذمه شخص ثابت است و تأخیر میکند بجهت تهاون
 و ترسه را عذر قرار میدهد و لما تمنا للمقدمه و فرغنا
 من بیان ما يلزم في اصول العقائد الدنياه فلنشرع
 ببيان بعض الفروع في ضمن الفصول و چنانچه خداوند
 عالم در سه آن مجید خبر میدهد اَحْبَبْتُمْ اَنَا خَلَقْنَا اَكْرَهًا

و اَنْتُمْ الْاَبْنَاءُ لَا تَرْجَوْنَ یعنی یا بندگان کرده اید که شمارا عیب
 آفریده ایم و اینست که بازگشت بسوی ما نخواهید کرد یعنی اگر منتظر
 از خلقت شما همین نزدگانی چند روزه ما بدارت مردن بگرفت بود
 خلقت شما عیب و باریچه بود و از خدای خالق حکیم که آثار حکمت
 در مخلوقات او ظاهر است کار باریچه و عیب محالست پس باید
 خلقت بجهت ثمره بزرگی باشد که بیان نموده در کلام خود
 که وَمَا خَلَقْنَا الْحَيَّ وَالْاِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَا فلذا بر هر
 مکلفی لازم که سعی در تحصیل ثمره وجود خود نماید بعبادت پروردگار
 و باید معنی عبادت و اقسام آن را بداند همچنانکه در منج ذکر
 میفرماید اولاً عبادات بر چند قسم اول عبادات
 تکلیفیه که باید بقصد و اختیار بجا بیاورد و شرط صحت آنها قصد
 قربت است و اصول این قسم از عبادات پنج است صلوة
 زکوة خمس تابع اوست و صوم که اعتکاف تابع اوست و حج
 که عمره تابع اوست و جهاد که امر بمعروف و نهی از منکر تابع اوست

و غیر از اینها قریب پنجاه قسم عبادات خاصه در شریعت
 مثل بر ایستادن فی سبیل الله و وفا بندگی و عهد و پیمان و عبادات
 یعنی وضو غسل و تیمم و تلاوت قرآن و ذکر و دعا کردن و زکات
 بنی و ائمه طاهرين عليهم السلام و کریمه کردن در مصایب ایشان
 خصوص بر رسیدن شهداء و ابعید الله و شاد شدن بشادی ایشان
 در زیارت مؤمنین عبادت ایشان و زیارت قبور مؤمنین و احوال
 سرور و غم بر مؤمنین بجا آوردن احکامیکه بجهت اموات مندرج
 از شارع از واجبات مستحب و سلام کردن جواب سلام دادن
 صلوات بر ارحام و سعی در حوائج مؤمنین احسان حق و احسان الیک
 و اشتغال بعلوم دینی و فتوی دادن و حکم کردن باین مردم از
 یکیک اهمیت دارد و انتظار نماز قبل از دخول وقت و گمان بآخر
 و خود نشاندن غیظ و غمو مردم و مشق و تدبیر مملوک و وقت تجسس
 در سبیل خیر و صدقات با بقا مهادت خلق با حلقا حمیده و کتبت
 از حلال بجهت عیال اتم دوم مجموع بیاضات که مقصد

در بیان عبادات
 در بیان عبادات
 در بیان عبادات
 در بیان عبادات
 در بیان عبادات
 در بیان عبادات
 در بیان عبادات
 در بیان عبادات
 در بیان عبادات
 در بیان عبادات

و دینیت میتوان آنها را عبادت قرار داد مثلاً در خوردن و خوردن
 میتوان نیت حصول قوت در دفع کسالت بجهت عبادت نمود خوردن
 بر عبادت میشود قسم سیم خیرهای چند که عادتند عبادت
 شده اند مثل سحر خوردن در ماه مبارک رمضان جماعت
 در بعض اوقات مثل شب اول ماه رمضان قسم چهارم خیرهای
 و ثواب عبادت بر آنها ترتیب فرموده هر چند بی قصد یا بی احتیاج
 شخص از او صادر شوند مثل خواب در ماه مبارک رمضان و
 نفس زدن مؤمن و دان بکن حاصل عبادات تکلیفیه خیرهای چند
 که باید که باید بقصد و جهت بجا بیاورد باین نیت که شرط صحت
 آنهاست و معنی نیت قربت که صحت عبادت مشروط ببلوست
 اینست که باید جا آوردن آن عمل بجهت اطاعت و بی عمل آوردن آن
 آن سبب کی خدا باشد داد یا نیت کردن یا نیت باشد یعنی نیت
 این حرکات و سکات و افعال و اقوال یا مثل ترک کل و شرب
 در روزه باید محض فرمان برداری خداوند باشد یعنی محض شخص
 و داعی او در آنچه که او را داده است است در فعل خاص و محرک

محسوب

در چند

در بیان عبادات

۸۲

قلب که اغضارا تحریک نموده همان فرمان برداری باشد در شغل
سعی و نیت همین است و معنی قربت این است و یک زبان خل نداشت
و که زانند لفاظ نیت در دل کلمه بکلمه و خل ندارد و اول عمل دانند
آن تفاوت ندارد و در واجب مستحب تفاوت ندارد همچنانکه در اذان
و تعقیب نماز دعا بعضی اینک شنید که اذان مستحب است تعقیب
نماز یا دعا مستحب است بدون توقف و گذراندن تفصیل در دل
یا نیک گوید اذان میگویم قربتاً الی الله مشغول شود بآن عبادت همچنین
است نماز و وضو و غسل و یک زبان گفتن تا قیل و سوس در وقت این
بدعت وقت زیاده در گذراندن لفاظ بر تریب منکر و بیجا که
نیت در اینجا که شخص غریبی که در مجلس داخل میشود بعضی نظر مباد
از بابت اینکه میدانی برخواستن تقطیع است خود را بر بخیزی و تقطیع
او حاصل میشود بر چند زبان نمونی و کلمه کلمه در دل مسکنه زانی که بر
میخیزم برای این شخص بقصد تقطیع او برای اینکه خوشحال شود همچنین
نماز در روزه و زکوة و غیره بعضی اینک بسبب این عین عمل و عین
مصادره شد کفایت میکند حتی اینکه نیت و وجوب ایند بجهت

تا مل و نه
یار عایین
قربت الی الله
نیت

در بیان عبادات
در بیان عبادات
در بیان عبادات
در بیان عبادات
در بیان عبادات
در بیان عبادات
در بیان عبادات
در بیان عبادات
در بیان عبادات
در بیان عبادات

در بیان عبادات

۸۳

نیت هرگاه مکلف یکی باشد و همان نیت فرمان بردون کفایت
میکند در اصل صحت بی درجات مکلفین مختلف میشود با اختلاف قصد
ایشان در سبب فرمان بردون و طبعین در این مقام خیر متمیز
اعلامی ایشان کسی است که فرمان خداوند را میبرد از این جهت که حق
عبادت و تقطیع است اینجا که مولای تحقیق امیر المؤمنین علیه السلام
عرض میکرد اللهم ما عبدك خَوْفاً مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعاً فِي
جَنَّتِكَ وَلَكِنْ وَحْدَكَ لِلْعِبَادَةِ فَقَبْدَكَ وَأَوْسَطُهَا
عبادت بجهت شکر نعمتهای او و اودانای همه درجات عبادت است بطریق
در بهشت و خوف از جهنم بعضی این قسم را باطل میدانند و بعضی
که اگر سبب کی او را هیچ ملاحظه نکند همان برای حور و قصور بطریق
مصادره اینکار را بکند مثل خود و بنا بر این که منظور ایشان مرد است
و کاری بجای خانه ندارد که گیس آن عبادت باطل است
و اگر نبی او را ملاحظه میکند لکن طبع بهشت بردن مثل بعض
نوعی حکام عیب ندارد اگر چه نازل اند بر بهشت چون خضر

و اندک عبادت را در اینکند نیت

در عبادات و استقامت آنها بعد از معرفت الله عز و جل و تبارک و تعالی
بایتم لازم است لهذا ابتداء نماز **الفصل الاول**
فی الصلوة بسم الله الرحمن الرحیم **أَمَّا بَعْدُ** الصلوة
أَيُّهَا الرَّاكِعُونَ وَمَا تَقْرَأُونَ إِلَّا نَفْسُكُمْ مِنْ جَنِّ مَجْدُونٍ عِنْدَ
أَنَّهُ لَكُمْ عَمَّا تَقْرَأُونَ تَصْبِيحٌ وَفِي تَوَارِيقِهَا هَدَايَةٌ قَالَ النَّبِيُّ
عَمَّا دَرَجَاتٍ فِيهَا عَشْرٌ حِصَالٌ رُبُّهُ لَوْجُهُ وَتَوَارِيقُهَا لَوْنُهُ
وَأَمَّا الْغُيُورُ وَفِيهَا الرُّوحُ وَمَصْبَاحُ السَّمَاءِ وَتَقِلُّ الْمِيزَانُ
وَمَرْضَاتُ الرَّبِّ وَثَمَرُ الْجَنَّةِ وَحِجَابُ مِنَ النَّارِ وَمِنْ أَجْلِهَا
فَقَدَّاهُمْ الدِّينَ وَمِنْ أَجْلِهَا تَقْدِسُ لَكَ الدِّينَ قَالَ مَنْ
رَكَعَ صَلَاتَهُ حَتَّى تَقُوتَهُ فَتَدْحِيضَ عَمَلِهِ ثُمَّ قَالَ بَيْنَ الْعِبَادِ
وَبَيْنَ الْكَفَرِ رَكَعُ الصَّلَاةِ وَقَالَ النَّبِيُّ يَا عَلِيُّ إِنَّا خَبِثَ
النَّاسُ سَفَرَةً مِنْ كِبَرٍ مِنْ صَلَاتِهِ فَقَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا
رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِي لَا يَتَمَّ رُكُوعُهُ وَسُجُودُهُ وَهُوَ سَارِفٌ
صَلَاتُهُ مَخُوفٌ عِنْدَ اللَّهِ فِي دِينِهِ وَقَالَ النَّبِيُّ تَكَاسَلُ الْمَاءِ

وَأَمَّا بَعْدُ

من غير عذر

فِي الصَّلَاةِ مِنْ ضَعْفِ الْإِيمَانِ وَقَالَ مَنْ أَحْرَقَ سَبْعِينَ
مِصْبَحًا وَقَتَلَ سَبْعِينَ نَبِيًّا وَزَفَى مَعَ وَالِدَتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً
فِي الْكُفَّةِ فَهُوَ أَقْرَبُ بِرَحْمَةِ اللَّهِ مِنْ بَارِكِ الصَّلَاةِ وَهُوَ عَنْ
أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ يَا بَنِي لَا تَنَالُوا شَفَاعَتَنَا مِنْ بَعْضِ بَابِ
فِيهِ لَا يَجُزُّ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَيْسَ مَعْنَى مَنْ اسْتَحْفَ صَلَاتَهُ
لَا يَرُدُّ عَلَى الْخَوْضِ لَا وَاللَّهِ لَيْسَ مَعْنَى مَنْ يَشْرِبُ مَسْكِرًا إِلَّا
يُرَدُّ عَلَى الْخَوْضِ لَا وَاللَّهِ وَقَالَ الصَّادِقُ إِذَا شَفَاعَتَنَا
لَا تَنَالُوا مِنْهَا بِالصَّلَاةِ وَقَالَ الصَّادِقُ أَوَّلُ مَا يَجِبُ
بِالْعِبَادَةِ عَلَى الصَّلَاةِ فَإِذَا قِيلَ مِنْهُ قَبْلُ مَا يَرَعَاهُ
إِذَا رُكِعَ عَلَيْهِ رَدَّ عَلَيْهِ مَا رَعَاهُ وَقَالَ آتَا الْعِبَادَ إِذَا
الصَّلَاةُ فِي وَقْفِهَا وَمَا قَطَعَ عَلَيْهَا أَرْتَفَعَتْ بِهَا نَفْسُهُ
حَفَظَنِي حَفَظَكَ اللَّهُ فَإِذَا لَمْ يَصِلْهَا لَوْفَهَا وَلَمْ يَحِاطَ عَلَيْهَا
رَجِبَ عَلَيْهِ سُورَاءُ مَظْلَمَةٍ يَقُولُ صَبَّغَنِي صَبَّغَكَ اللَّهُ
وَقَالَ النَّبِيُّ هَذَا مِنْ صَلَاةٍ يَجُزُّ فِيهَا إِلَّا نَادَى مَلَكَ

بنیدی الناس بها الناس فوموا الى نيرانكم التي اوقدت
 على ظهوركم فاطفئوها بصلواتكم وقال رسول الله مثل
 الصلوة مثل عمود الفسطاط ان ثبت العمود ثبت الفسطاط
 والا وناذ والفناء واذا انكسر العمود لم ينفع ونذركم كتاب
 ولا غشاء وقال الصادق طاعة الله عز وجل خدمته في
 الارض وليس شيء من خدمته يعبد الصلوة فمن ثم نادى
 الملائكة يا ذكروا وهو قائم يصلي في المحراب وسئل
 معاوية بن وهب يا عبد الله عن افضل ما يقرّب العباد
 الى ربهم راجب ذلك الى الله عز وجل ما هو قال فقال
 لا اعلم شيئا بعد المعرفة من هيلة الصلوة الا اني
 ارى عبد الصالح عبي بن مريم قال وادعى ما بصلوات
 واني رجلي الى رسول الله فقال ادعوا الله ان يدخلكم الجنة
 فقال اعني بكثرة السجود وقال الصائم من قبل الله منه
 صلوات واحدة لم يعذب به ومن قبل له حسنة واحدة لم يعذب

وفي الجوار قال موسى الى من اجزاء من تمام بين يدك يا رب
 يصلي قال يا موسى يا بهي بملائكتي واكهارنا جلدوا
 قائما وقاعدان من باهت بملائكتي لعل عذبة قال الهنيئا
 خيرا من صلّى الصلوة لو فها قال اعطيه سؤله وابعثه
 بالجملة احاديث در ستایش و مدح کدازنده نماز و در
 تارک نماز سید که مقام ترجمه و کنجایش پیش از این در ترجمه
 لکن چون از اموری که اول بخواه لازم می شود تعلیم کیفیت نماز فرمود
 افعال و اقوال را است بطور اجمال در این مجیزه مطابق فتاوی
 فقهاء عظام از کتاب منبع الرشد نقل نموده که در باقی سائیل
 مفصله مستفاد از مقدمات و مقارنات نماز که به وقت رسالت
 علیه و آن چنان مجتهد جامع الشرائطی که تقلید آن لازم است
 اینجا شرح مسئله تقلید را بیان فرموده اند رجوع شود زیرا که
 در مسائل غیر ضروری در حق شخص مکلف غایب از رتبة تحقیق
 که از علم و روش گو آه و قوه تحصیل اجماع را بطوریه عمداً تحصیل

میکند ندارد که بر او محمول است حکم الله یا مسئله خلافی است
و احتیاط ممکن نیست تکلیف لزوماً تقلید است مطلقاً و در
شرط صحت در جای آوردن فرع است یا نماز موقوف است
به استثنای مسائل متعلقه لازمه نماز چه حجت ادایا تقلید ایا
احتیاطاً زیرا که صریح فرمایش فقها کرام است که عمل عی
لقت غیر محتاط بی تقلید باطل است و از باب آنکه لزوماً
مکلفین مسئله تقلید است اولاً طریقه احد مسائل را ذکر نموده
بعد شروع در بیان کیفیت نماز بنماییم مسئله طریقه احد
قسمت اول از مجتهدین دوم از عندین یا از عند
و ائمه شیعین و راوی باشند از قول مجتهدین ائمه ائمه
فوائی مجتهد بشرط آنکه سالم و مأمن باشد از غلط عیبتاً یا
حسب ظن عقلی لا تقوی و اگر دو عادل برخلاف یکدیگر خبر بدهند
مروء مجتهد را اولی توقف و عمل کردن با حوط است و اما
کفایت نماز در بین ائمه آنکه نماز کیفیت معینه ندارد که کفایت

مست
اگر موجب
توقف شود
ن

مسئله
یا از فقهاء غیر
عادل مع الله
بیرا

همه علی التوایه باشد یکو صحت هر قسمی از مکلفین کفایتی دارد مثلاً
نماز کافعی و قات شخص است بجز ایندن در دل دیگر نماز کافعی دارد
و نه فعل و کاهای احوال دارد و احوال ندارد و کاهای احوال دارد و اما
نماز و کاهای همه را دارد و مثل نماز غالب مردم پس هر کس بحال
خود باید صورت نماز واجب خود را بدیکه و بجا آورد و شخص صورت
نماز بعد از نیت که شرط است در نماز دعوی ندارد این است که
افعال آن در حالت امکان قیام است رکوع و سجود و حبوس
و اقوال آنهم در حالت امکان بختی است قرائت و ذکر رکوع و تشهد
و سلام و هر یک از آنها را در حالت عدم امکان عوضی است این
تفصیل عوض قیام کی از چهار چیز است تبرت اول حبوس دوم
برپهلوی راست خوابیدن که صورت و پیش و قبله باشد سیم برپهلوی
چپ خوابیدن بهمان نحو چهارم بر قفا خوابیدن که صورت و کف با
مدقبله باشند و عوض رکوع یکی از چهار چیز است تبرت اول
انحناء بقدر امکان دوم ایاء بر سیم ایاء بحشم چهارم کبیر

و سجود
چپ

در کیفیت نماز

در دل و عوض بخود همین چهار چیز است لکن در هر یک
از اینها که آشتن پیشانی بر بالیغ التمجید علیه یا که آشتن بالیغ التمجید
بر پیشانی احوط است و عوض جلوس قیامت و کاهن جوید
عوض میشود و اما اقوال در جبهه پس در صورتیکه شخص در اول بیعت با
عبداللّه آنها را یاد نکند هر یکی نیز عوض دارند و عوض کثیر
تر جمده آن است بفراسی لغت دیگر پیش از نیت مثلاً گوید خدا بزرگتر
یا بزرگتر است و اگر گوید بزرگان بزرگتر است شاید بهتر باشد و اگر
سایرین هم قاندر نیت در دل بگذرانند آنرا و اما عوض حد که هر چه غلط
عوض صحیح میشود و کاهن قدری از حمد عوض تجسمع میشود و کاهن قدری
از حمد و قدری از جای دیگر قرآن را باید عوض قرار داد و کاهن قدری
از جای دیگر عوض حمد میشود و کاهن سبجات اربعه عوض حمد میشود
و کاهن سبحان الله گفتن تنها عوض میشود و کاهن کذا سید در
دل عوض میشود بی در اینجا ترجمه عوض نمیشود و اینها همه در منفرد
و در جماعت غالباً حد ساقط است و تفصیل بیان حکم تکلیف که حمد

۳۰
 بیک از راز راز
 خدا در زبان
 این عالم

در کیفیت نماز

صحیح را نداند بر چند قسم است اول اینکه حمد را میدانند لکن
میخوانند در اغراب یا در خارج حروف بطریقیکه زبان و بهتر از این
نیکتر و دو علاج پذیر نیست در اینجا تکلیف او خواندن همان است که
میداند و نماز جماعت بر او واجب نیست قطعا در سه وقت نماز
میتوان بکند دوم اینکه حمد را بحسب اغراب حروف غلط میخوانند
و علاج پذیر هست و مشغول درست کردن او شده لکن حال او
سازاست هنوز درست نشده در اینصورت در سه وقت نماز کند
در آخر وقت نماز بکند بهیچن خود دیگر قضاء بر او لازم نیست و اقوی
این است که نماز جماعت هم بر او لازم نیست هر چند اعوط است
سیم اینکه در فکر درست کردن او نشده در اینصورت در اول وقت
نماز منفرد میخواند کرد و اقوی و موجب نماز جماعت است بر او
اگر وقت تنگ شد و جماعت ممکن اند نماز بهمان طریق نماز
بکند لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی نیست چهارم اینکه قدری
از حمد میدانند مثل کای یا بیشتر در حضورت بعضی گفته اند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بمان کافی است و بعضی بر آنند که گمرازان کند بقدر حد واجب
آن است که بعد از تکرار اگر از جای دیگر بماند بقدر باقی مانده
حد بان اضافه کند بنیت قریه مطلقه و این در صورتی که در وقت
شده یا موقوف است و نمیتواند یاد گرفت و نماز جماعت هم بر او واجب
نیت هر چند اعطاست بجمعه آنکه از حد بیچ نداند و لکن از بیجا
دیگر میداند و اینجا ملاحظه مقدار حمد نموده بحسب حروف از آنکه میاید
عوض او بخواند و اگر زیاد تر باشد ظاهر این است که عیب ندارد
ششم آنکه اینها هم نمیداند در انصورت ملاحظه مقدار حروف
مؤده عوض آن بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَاللَّهُ أَكْبَرُ و اگر اینها نیز نمیداند تسبیح تنها کافی است بمان بقی
و اگر بر هیچ قادر نیست حمد را در دل گذرانیده معنی در خیال خود بخواند
با اشاره بآن در دل خود نماید و بمقداران بابشده و این سه
صورت آخری در وقتی است که بتواند متابعت کسی نماید که او
کلمه کلمه بگوید و این در نماز بخواند و نماز سوره اوقوی این است که در

در دل بخواند و اگر در وقت است و نمیتواند یاد گرفت و نماز جماعت هم بر او واجب

انصورت ساقط است و اگر از آنجا که حد است و اما ذکر رکوع
و سجود چون در هر یک بماند کافی است فرض نه نیت بید است
و اگر فرض شد عوض آنها ترجمه بخاری یا غیر آن نماید و اگر ممکن
اصل نطق در دل گذراند و عوض تشهد ترجمه آن است لکن علی غلط
بر آن مقدم است بخوبی که در حد گفته شد و اگر قدری بماند و باقی را از
کند مثلاً بگوید یا شهادت لا اله الا الله و حمد لا شریک له و محمد بنده
و فرستاده اوست و بعد صلوات را بگوید کفایت میکند که
ندانند در دل گذراند و اما سلام پس بوض آن ترجمه است و بعد
دل گذراندن بدانکه نماز در میان دو جهات ده صفت مخصوصه
دارد که قرآن مجید و احادیث صحیح بر آنها دلالت دارند و صفت
اولی اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاۃِ وَالْمُنْكَرِ یعنی نماز صحیح که
مقبول درگاه باشد البته مکلف مازن نماز صحیح کار بد باز ندارد
پس هرگاه شخص کثرت معاصی گناهان او در خود ملاحظه کند شخص شود
که نماز خالی از نقص نیست دوم اِنَّ الصَّلَاةَ مِعْلَاجُ الْوَحْشِ

پس در هر نماز صحیح التبه باید ترتبی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل
شود **تیم الصلوة عمود الدین** پس استقام و راد باید زداید و بر تها
در همه امور دین باشد چهارم **الصلوة ان فلیت قبل ما یسوا**
فان ردت رد ماسواها یعنی اگر نماز قبول شد غیر از این احوال
هم قبول میشود و اگر رد شد غیر از هم رد میشود و بدانکه معنی این
احادیث که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر از قبول
نمیشود ندانین است که اگر نماز قبول شد باقی اعمال جلالت
که محتاج بقضا یا عاده باشند بیکه معنی آنها این است که هرگاه
نماز مقبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا آمده اند اگر تکلیف
باعاده آنها نباشد ثمرات آنها بر آنها مترتب نخواهد شد و شرط
اجود ثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است و بدانکه هرگاه
شخص در مدتی از عمر خود نمازی صحیح یا مقبول نباشد و بعد از آن
سعی کند در تقانی و تدارک آنها ظاهر این است که آنچه اعمال مقبول
در آن مدت بجا آورده بعد از قبول نماز مقبول در گناه میشوند

و عین عبارت مجمع السائل در چیزها بیکه مانع از قبول صلوة است
عجب است و اگر در حد و غیبت و خوردن حرام و شرب
و عبید که الهاغت مولا بشنخند و فرار کند و زنی که الهاغت
شوهرش بخند و آنچه که باید اطاعت کند و حبس زکوة دهد
آن و حبس و منع حقوق و حبه یا بکتن اداء ارا آنها و غیر آنها که
مقتضای قول خداوند عالم **ایمانا بیقبل الله است** مقبول
نباشد صلوة از فاسق بیکه محض باشد قبول صلوة بمقتضی
سر او راست از برای نماز گذار آنکه در تمام صلوة حاضر و
متوجه سازد قلب خود را صلوة که در اخبار دارد شده که محض
نمیشود از صلوة مگر آنچه ناکه قبال کرده است و سر او راست
شخص بداند که چه میگوید و بیکه مناجات میکند از که سوا
میکند و بکتن یا یک بقید و ایمان مستقیم است که باشد طمع
و شهادت بود و بوس خود نبوده باشد و شیطان ماز خود را
بگرداند زیرا که هر چه الهاغت او زیاد میشود طمع او بیشتر میگردد
والله اعلم بالصواب **چشم اول** فلیت یا سبیل العبد

الصلوة واول ما ينظر فيه من عمل ابن آدم الصلوة
 واول خبره در امره اعمال ملاحظه مي شود نماز است اگر نماز صحيح
 نظر باقي اعمال و نميگفتند که در ميزان ملاحظه شوند ششم
 انکه حضرت پيغمبر دأمة طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين در کمال
 وصليت و نموده اند من استخف بالصلاة لا ائنه
 سفا عتوا و ليس منا پس هر کس سبک بردارد نماز را
 شاعت ما يذير سد و از ناحوب ميت يدايکه سبک
 نماز برخود قسم است اول انکه آزا چيزي نداند و اين باعث
 گرفت دوم انکه از ترک کند قسم انکه مسائل از اديت
 نمکند در فکر صحت و بطلان آن نباشد چهارم انکه در وقت
 آن نباشد نجسم انکه نماز قضا بر دمه آن باشد در صدد بجا
 آوردن آن نباشد و سال بسال تاخير نيندازد تا انکه تمام
 از غم او بگذرد و سنوز دمه او باشد و ظاهر اين است که زوجه
 قول بانيکه قضاء موعت است تو سعه آن با بيمتد ار ميت گنجيد
 تمام و سهل انخاري برسد مسئله برگاه شخص از اين عالم

فلم يزل

و نمازگامی اوصیج بخزند یا نماز نکرد یا نماز قضا نکرد و دست
باین نمود داخل در سخت بصلوة است و اما سرگاه و صیغ
آیا باعث این شود که حاصل آن عنوان نباشد حکم این در نهایت
اشکال است هفتم از صفات نماز اینکه هرگاه شخص بمرد
نماز خود درست کرده باشد بر دین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
معمی میرد پس چنانکه حضرت بآل بیت اشاره فرمودند
بشخصیکه نماز کرد و طمانینه رکوع و سجود را بعل نیاورد و فرمود
لَنْ مَاتَ هَذَا وَ هَكَذَا صَلاَتُهُ لِيَمُوتَ عَلَى غَيْرِ نَبِيٍّ
اگر این شخص بمرد و نماز او باین طریق باشد بر دین من بمیسیرد
و مراد از آنست که ایمان او در وقت مردن سلب میشود یا آنکه
عذاب او در وقت مردن عذاب کفایت مسئله
بدانکه نماز از رسمیت تارک الصلوة بجا آوردن باعث رفع
تأثیر نمیشود اگر چه باعث تخفیف شود بعد از جا آمدن نبشتم
آنکه نماز جمیع شده است مجموع آنچه عبادت است همه مطلقا

[illegible]

در مسائل نماز

۱۳

برای آن قصد افتتاح بان مسئله باید با قدرت تمام
اکبر را بگوید بدون اشباع و حرفش را بخرج و غرضش است
بگوید و با ترتیب موالات باشد و همزه اکبر را ثابت و
مشد د کند و احوط تعظیم لام واء و مد ندادن لام است
اگر چه جایز است بقانون معتبر نزد غرب باشد و واجب
قیام تمام و ادای یک پیش از ادای باب مقدمه و یکساعت
نمیداند و حجت یاد گیرد و جایز نیست نماز کند پیش از صبح
وقت با امید یا گرفتن الله اکبر را چهارم قرائت مسئله
و اجبت در دو رکعت اول فرضیه حد و یک سوره تمام غیر از
سوره بجه و سوره طولانی که نماز بان سبب از وقت خارج
شود مسئله گاهی واجب میشود سقوط سوره مثل تنک
وقت و خوف تخم رکوع و مراد از رکوع ختم شدن آن
بسیکه خبری از رکعت دست بردارند با قدرت و هرگاه
شخص نتواند ختم شود بقدر که گفت دست اگر چه بعضی

باشد

در مسائل نماز

۱۰۱

باشد بر او برسد بیکساعت کند و اگر آنهم نتواند بجا آورد
و اگر آنهم نتواند بچشم اشاره کند ششم سجده است مسئله
باید پیش از آنکه بایست و بیدن مو و ابرو و چین است که پشت
در حال خستیا بر زمین غیر مده نیاید یا برویندن از زمین غیر از خود
آدمی اگر چه حال مرض بخند اگر پوست یا منفر میوه نارس هم باشد
و غیر از پوشیدن حتی جنبه و کتان لکن بر قف که کیا بی است کتان
میکنند احتیاط دارد اما گمانند که حدش از خور نباشد و جرمی
در او نباشد که سجده بر آن صحیح نباشد اگر چه ممکن هم باشد
سجده کرد بر او و اگر آنها میسر نشود بر کل وضع جبهه میتوان کرد و اگر
بر جبهه بچسبد هر دفعه باید پاک کرد و اگر آنهم ممکن نشود بر کل
معمول از جنبه یا کتان اگر آنهم ممکن نشود بر معادن مثل فیروزج و
غیره اگر آنهم ممکن نشود بر پشت دست سجده که مسئله
اگر پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح نیست برسد و نتواند بکشد
و بر ما یصح علیه اتجا و قرار دهد حتما گاه همان نماز را تمام کند

و اعاود

و نتواند بکشد
را کعب هم ختم شود
حتی با نجسه
نیز از خود بکشد
و اعاود

در تقدیم معادن
بر پشت دست
ما یصح علیه اتجا
نیز از خود بکشد
و اعاود

و اعاده کند مسئله باید موضع سجده که موضع پیشانی است
 یک باشد بکه مثبتی نفس نباشد با انحصار دشمن موضع دیگر
 زمین قرار داشته باشد باجهه انزال ذکر و جبهه تا ذکر تمام شود
 موضع جبهه شرط است که از گفتن بخت بند نباشد احتیاطا
 و پست تر از موضع ایستادن نباشد اما موضع دیگر که در
 زانو و دو کف دست باشد پست و بندیش ضرر ندارد و بهتر
 کیفیت آن اینست که بعد از سر برداشتن از سجده آرام
 در حالت قرار بمانند بگوید **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ**
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
اَللّهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اقل رجب این است
 صحیح بخاری بخوبی در قرأت گفته اند هشت سلام با آنکه گفتن
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ بعد از
 اخیر مستحب است و از توابع تشهد است مسئله بعد از اسلام
 عليك که مستحب است اگر السلام علينا را یکی تمام کرد که در جاب

می شود و بعد گفتن السلام علیکم مستحب است و اگر اسلام علیکم را
سیکوی تمام بگوحتیاطا که در جیب جابت شود و یک بعد از آن
السلام عینا مستحب نیست و بیان شد سابقا که یک از افعال
و اقوال نماز در صورت عدم تکلیف عینی دارد و تخفیف مذکور در تمیز
باید هم موالات و آنا چیزه بلکه قبل از نماز باید رعایت شود
که عبارت است از معذرات نماز شش چیز است اول طهارت
دویم ازاله نجاست تسیم تسرعوت چهارم شش ختن وقت پنجم
شناختن ششم مکان نماز عصبی نباشد و طهارت شرط واقعی و جدی نماز
که عینی بدون طهارت که عبارت است از وضو و غسل و تیمم است و طهارت
کلف بر گاه نمازی بخواند و لا جلا یا سهو او از معلوم شدن آن نماز باید غایب
باقضا بگذرد چرا که شرط واقعی است بدون طهارت نماز صحیح نیست الا نماز
که در آن شرط نیست طهارت از حدث و خبث و تسرعوت اگر چه تسرعوت
احوط است بکراهت بکراهت رفع حدث است مسئلت مستحب است
تسیم بجهت نماز نیست اگر نخواهد غسل کند یا وضو سازد و ط

[illegible]

مسئله شرایط نماز است قبل از قیام بکن
ریت و باید سرخازه جانب است امام باشد ریت را بر
پشت خوابانیدن اباحه مکان ترک ماحی صورت صلوٰه بسیار
دور از خازه بودن و بعد از غسل و کفن و منوط بودن مسئله بعد
از نماز واجب نماز بر میت مستحب است اما قبل از جانب نماز
نج تکبیر است بجا است هم میتوان کرد بعد از ریت و تکبیر میگوید تشهد
أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ أَكْبَرُ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ وَآلِهِ
مَا شَاءَ اللَّهُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ
میکند و بهتر خواندن نماز موافق مشهور است چنانچه بیان شد
مسئله در نماز میت عدلت امام شرط است یعنی باید مامون
عادل و مانتد مسئله بی زن ولی بفرادایم مشکل است نماز و بین
تقریب در تحمیه التزار و بنده الحجا در مرحوم حاجی فوری نور الله قمره

کتاب نماز
صلوٰه
ایستاده
وهر
والندع
مس
فعلت
المحبین
مس
آبادا
مس
از برای نماز
تا پیش
مس
در امامت
نظر امام
دارد
مس
هم خبری
مس
در قضا
سیدی

نقل فرموده که از اعمال غفیه و کنوز غفیه برای برآمدن حاجات
عظیمه و مطالب مهمه خواندن نماز حضرت تجبه عمل الله فرجه است که
از خواندن آن غفلت نمود در هر وقت و هر جائی و آنرا بکن در هر
جمعه و در هر جمعه مخصوصا دارد شده و کیفیت این نماز دو رکعت است
با سوره حمد و قل هو الله احد و در سوره حمد چون بآیه ایماک نعبد و
الستعین بهتر آنکه تسبیح رکوع و سجود تسبیح کبری باشد یعنی در رکوع
سبحان ربی العظیم و سجده و در سجود سبحان ربی الاعلی و تسبیح
مرتبه ذکر رکوع و سجود را بگوید و بعد از نماز صد نوبت صلوات
و بعد از آن دعای اللهم عظم البلاء را که ذکر میشود بخواند آنگاه حاجت
خود را بخواند و این دعا مردی از حضرت صاحب الامر علیه السلام است
در نسخ آن فی الحسبه خلافت و شیخ میفند و محمد بن المشندی
و شهید رحمهم الله آنرا بعد از نماز زیارت حضرت در اینجا نقل کرده
و موافق نسخه ایشان است اللَّهُمَّ عَظِّمِ الْبَلَاءَ وَبَرِّحِ الْمُحْتَظِّمِ
وَالْكَشَفِ الْوُظَاءَ وَصَانِ الْاَرْضِ وَصِنِّ السَّمَاءِ

ص ۹
بوی قیام
ص ۳
لا یجی
و یضاه
لم یفرق
ص ۵
از عجب الله
ایستاده
الا الله
ص ۸
والغناء
والغناء
ص ۸
انما عفا
و بین الکف
ص ۵
تقارضا
و انصاف
در حدیث

در بیان احوال و عیال

وَالَيْكَ يَا رَبِّ السُّكْنَى وَعَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشَّيْءِ وَارْتِجَا
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ رَضَتْ عَلَيْهِمْ طَائِفَةٌ مِمَّنْ بَيْنَ يَدَيْكَ
 نَبِيِّنَا ثُمَّ فَرَّجْنَا عَنْهُمْ فَرَجًا غَاجِلًا كُلَّجَ الْجَدِّ وَهُوَ قَرِيبٌ
 مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ
 الْكِنَانِي يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ
 الْعَوْتُ الْعَوْتُ أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ
 يَا جَابِطَ ظَهْرِ نَارٍ دُرِّ هِيَ هِيَ هِيَ هِيَ هِيَ هِيَ هِيَ هِيَ
 مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 أَدْرِكْ كَانِ ظِلُّهُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 سَابِقُ كَانِ ظِلُّهُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 نَارُ كَبِيرُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 لَمْ يَأْخُذْ بِالْحِجْرَةِ وَكَوْنُكَ السُّكْنَى بِأَعْيُنِ الْمَنَافِقِ
 الصَّبْحُ بِأَحْسَنِ النَّجْوَى يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ
 يَا رَحِيمَ يَا مَنْهُوَ كُلِّ نَجْوَى وَبَاغِيَهُ كُلِّ شَكْوَى يَا عَوْنَ

وَالَيْكَ يَا رَبِّ السُّكْنَى
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 نَبِيِّنَا ثُمَّ فَرَّجْنَا عَنْهُمْ
 مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ
 الْكِنَانِي يَا عَلِيُّ
 الْعَوْتُ الْعَوْتُ
 يَا جَابِطَ ظَهْرِ نَارٍ
 مَبْدُودُ عَمَلٍ
 أَدْرِكْ كَانِ
 سَابِقُ كَانِ
 نَارُ كَبِيرُ
 لَمْ يَأْخُذْ بِالْحِجْرَةِ
 الصَّبْحُ بِأَحْسَنِ
 يَا رَحِيمَ
 يَا مَنْهُوَ
 يَا عَوْنَ

در زکوة است ۱۰۷

کُلِّ مَسْكِينٍ يَا مَسْكِينُ يَا لَيْتَمَ مِثْلُكَ لَوْ أَنَّهَا مِثْلُكَ
 دَرَمِ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 دَرَمِ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 الْقَاهِرِينَ عَلَيْهِمْ يَا لَيْتَمَ مِثْلُكَ لَوْ أَنَّهَا مِثْلُكَ
 وَأَصْلَحَتْ حَالِي مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ خُذْ
 رَسْمُ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 وَأَصْلَحَتْ حَالِي مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 بُوَادِرُ كِنِي وَابْنِ رَسْمٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 بُوَادِرُ كِنِي مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 حَاجَتُ رَبِّ رَسْمٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ مَبْدُودُ عَمَلٍ
 قَالَ اللَّهُ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَالِينَ
 عَلَيْهِمُ الْوَلَايَةُ فَلَوْ بَنَاهُمْ فِي الرِّقَابِ لَفُتُّوا مِثْرًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

کُلِّ مَسْكِينٍ
 دَرَمِ مَبْدُودُ
 دَرَمِ مَبْدُودُ
 مَبْدُودُ عَمَلٍ
 الْقَاهِرِينَ
 وَأَصْلَحَتْ
 خُذْ خُذْ
 رَسْمُ مَبْدُودُ
 وَأَصْلَحَتْ
 بُوَادِرُ
 بُوَادِرُ كِنِي
 حَاجَتُ رَبِّ
 قَالَ اللَّهُ
 عَلَيْهِمُ
 اللَّهُ

باشد نزد آقاایش بک مطلقا با شرایط ششم اداء وین
کیک ناجر باشد از اداء آن با شرایط هفتم مطلق خیرات مثل
مسجد مدرسه و غیر اینها هفتم کسیکه مانده اند در راه و بجز
اگر چه در ولایت و بلد خود خیر دار باشند با شرایط اما زکوة
فطره و حبیب فطره بر کسیکه بالغ و عاقل و با هموش و آزاد و
غنی باشد از خودش هر که خیال نفقه خوار او باشد پیش از غروب شب
عید یا همان شود کسی او را یا طفلی متولد شود یا عیدی را مالک شود
یا اعدا مذکوره اگر باشد بر طرف شود پیش از غروب اگر چه محله باشد
خلاصه مطلب این است که در وقت مغرب امور مذکوره موجود باشد
یا بر طرف شده باشد معتبر است نه بعد از مغرب قدر آن یک خص
است ششصد و چارده مثقال در ربع مثقال صیرفی است که نیم من
بر وزن شاه جدید الالبیت و نیم مثقال صیرفی و سه ربع آن است
مسئله هر یک از عیال شخص که خرج ایشان با غیر یا با خود
باشد از وقت غروب فطرشان با غیر یا با خودشان است

اگر بعد از غروب همان یا عیال شخص شوند بلکه هرگاه جبراً
شوند اگر چه قبل از غروب باشد فطرشان با جزویشان نیست **مسئله**
در اجناس زکوٰۃ اختیار کردن کند و وجود مورد در اجناس
بلکه هر یک ارفع باشد برای فقیرست است و قیمت هم کافیست
میکند خصوص اگر ارفع باشد بحال فقیر که آن ارجح است بطریق
و پول سیاه هم قیمت جنس دادن هم خوبست و اولی نقره یا
طلاست **مسئله** اعتبار قیمت در وقت بیرون کردن است
بعیت بازار و مقبره و دادن زکوٰۃ است نه وطن خود و عیال
هر جا که خواهند باشند فرقی ندارد و اولی دادن با قانس
و خوشان خود است بعد بهای مکان و بعد بایل علم **مسئله**
باید با ضعیف نباشند گیرنده آن مگر آنکه دهند و با ضعیف باشد
و وجه التفقه نباشد گیرنده آن بایل و دادن آنکس دارد **مسئله**
بیک نفر فقیر کمتر نمیتوان داد مگر آنکه فقراء بسیار باشند که
کفایتشان نکند و بکنفر میتوان داد آنقدر که غنی شود و حد است

شرط نیست که چه احوط است و اطفال و مسکین هم می توان داد
 بهیچیکه صرف خودشان شود اگر چه لباسشان شود هر قطره را
 فقیه جامع الشرائط که این باشد ببرد اولی است هر بفرستد
 روز آخر رمضان واجب می شود بر شخص و اولی جدا کردن آنست
 عید و فصل پس از آنست تا پیش از نماز عید هر اگر پس
 از آن وقت قطره را تا بعد از نماز عید باید بقصد قربت آنرا بدزداد
 و نه قضا بنا بر حیات که اگر نه ادا و قضا باشد تصدق حساب
 شود هر وجهیست جدا کردن زکوة پیش از نماز عید در سائید
 آن با همی که آنکه عذری باشد یا فقیه حاضر نباشد که در این
 صورت تاخیر ضرر ندارد

الفصل الثالث فی الصوم فوله کتب علیکم
 الصیام الخ بدانکه روزه بر چهار قسم است و حب و حرم و
 کرده و روزه و حب و حب است قسم اول روزه ماه مبارک رمضان
 در جمیع عتباتی نوشته است ثابت می شود و داخل شدن ماه رمضان
 یکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که از ماه شعبان سی روز گذشته

مس
 صدقات
 در ایام حاجت
 کسب و خیرات
 در ایام حاجت
 از زیارات حج
 سبب از حج و زیارت
 در روز سال است
 باید که اینک
 از زیارات است
 سال است
 جمیع ایام
 میانه روزی است
 سال است

دویم آنکه شیاع یعنی حج پیش که از سخن شان سخن حاصل شود
 اخبار نمایند که ماه را دیده اند پس اگر در روز اول یا آنکه یکروز
 و دو روز یا بیشتر که عادل باشد کوهایی دهند که ماه را دیده
 کوهایی ایشان ثابت می شود مگر آنکه ببرد شیاع رسد و بحساب
 تقویم و غیر آن داخل شدن ماه رمضان ثابت می شود و با بحسب
 چون در مهال شوال و اول شهر رمضان تا با اختلاف بهم برسد
 که محل تنهایی عموم است بجز آنکه با بحسب و بعد از آن
 صوم از کتاب سوره مجتبی بجا می آید اما بجز آنکه تنهایی در آن
 در سوال جواب ایشان باین می شود مسئله علامت دخول ماه
 رمضان اینچه دیدن مهال است شهادت عدلین بر رؤیت است
 و شیاع است و تواتر که بخت حصول علم شود بلکه هر قسم که
 حاصل شود و دیگر حکم حاکم است ثبوت مهال نزد او هر کاه
 نشود خطا و او اما غیر از امور مذکوره عتباتی نیست سببی
 علامات دخول ماه رمضان را بیان فرماید جواب علامت

شیاع یعنی حج
 احتیاط بخیر است
 علم لسانی

در صورتی که
 در ایام حاجت
 از زیارات حج
 سبب از حج و زیارت
 در روز سال است
 باید که اینک
 از زیارات است

بزرگوار
 میرزا محمد تقی
 در قزوین

چهار خیر است اول دیدن حال هر چند دیگری خدیه باشد
دوم که نشستن سی روز از طلال شهر شعبان بمحبت طلال ماه شوال
معلوم شود بکه نشستن سی روز از طلال شهر رمضان سیم شهادت
صلین است مطلقا اگر موافق باشند در شهادت در وصف طلال
و شهادت بدهند بدین چهارم شیع است اینکه جمعی گویند
که ماه را دیدیم و ثابت میشود بآن طلال حصول علم من هرگاه شب
شود یوم آخر شعبان یا اول رمضان تکفیف صیت جواب
قصه قربت روزه به نیت آخر شعبان یا نیت روزه و جمعی غیر
از رمضان نمایند پس اگر در اثناء روز معلوم شد که آن نیت
محسوب از آن میشود و اگر پیش از زوال معلوم شد بجهت نیت
از رمضان نمایند پس زمان هنگام نوزدن در یوم روزه از چه وقت است
حج اول آن وقت طلوع فجر دوم است که صبح صادق روشن شود
و باید ترک نماید از آن وقت اموری را که خواهد آمد مگر جماع
که باید ترک کند از آن پیش از صبح در حکم جماع است استنا

در آخر وقت آن بر طرف شدن حره مشرقی است و است
که نشستن بپراستی و احوط سه مبطلات روزه چند خیر است
حج ده خیر است اول دوم نوزدن و آشنایان است که
هر یک مفید روزه است غذا و سواد موجب قضا و کفارت
مطلقا چه مقدار باشد ماکول مثل نان آب چه غیر مقدار باشد
مثل خاک و فشرده درخت و سنکیریزه چه خوردن آشامیدن
آنها متعارف باشد چه غیر متعارف هر چند ماکول و شراب
متعارف باشد مثل فرو بردن بقیه غذا که درین زمان است
که آن مبطل است نیز غذا و سواد باطل نمیکند هر چند مقصر باشد
در خلال کردن و احوط خلال کردن است چنانچه احوط
قضا کردن است هرگاه خلال نکرده باشد و احوط نخسیدن
فضلات از سر بموی خلق و هرگاه انقضای دهن آب و باغ
یا خلط مسینه لیا و بند و فرو بردن بلبل میکند چیزی از دوا و دماغ
کردن بخوبی که وارد بر خلق نشود و در خل و روف شود جایز است

مکرون یا یا رد در آن یا خوابیدن آن بعد از خوابی که پیش
از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد
و خواب رود تمام کفاره بر او واجب نیست مگر قضاء بر او لازم
و این خواب خواب سابق بر آن است چنانکه حرام نیست مگر احوط ترک
خواب دوم است و اگر در وقت سیم خواب قضاء بر او لازم است چنانکه
عازم بر غسل باشد و کفاره احوط است پس روزه واجب
بابت آن را افطار کردن چه صورت دارد و حرام است افطار کردن
آنجا بیکه رمضان ^{از} آنها کفاره واجب میشود مثل روزه ماه رمضان
مذمتین و جایز است افطار نمودن روزه غیر معتق پیش از زوال
چه قضاء شهر رمضان باشد و چه غیر آن و مگر در قضاء شهر رمضان
و مگر در قضاء شهر رمضان بعد از زوال حرام است بیکه کفاره
لازم میشود علی الاقوی اما نذر مطلق و مندوب جایز است چه
بعد از زوال چه پیش از زوال پس کفاره افطار کردن در صوم
رمضان را با این قسمه مائده و حج کفاره بر سه گونه اول

[illegible]

بنده آزاد کردن و دو ماه و بی روزی روزی کفر و نیت
مکین را اطعام بیدار که بجلال افطار کرده باشد و اگر بجماعت
کرده باشد و اگر بجماعت افطار کرده باشد اما با الله مثل زنا
یا شرب خورن یا مال حرام خورن هر سه کفاره را بدو
نار را حوط می اگر کسی در روز رمضان افطار کند و آنرا حلال

بدان مرتد است یا نه ج. بی مرتد است

الفصل الرابع في الحج

وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَاجُّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَكَتَابُ جَامِعِ عَرَبِي
بِأَكْبَرِ كَرْدَنِ اِرْكَانِ بِنِ اسْتِ وَچُونِ وَجِبِ شُودِ نَازِ
اِنْ كِنَاهِ عَظِيمِ اسْتِ وَدَرِ حَدِيثِ بَیْنِ مَصْنُوعِ دَارِ دِهْتِ كِه كَافِرِ
بِخُصَصِ حَاجِ وَاجِبِ شُودِ دِجِ رُزْدِ بَا اَكْمِ مَانِ شَرْعِیِ مَرْتَبَةِ اَشْدِ
چُونِ بَیْرِ وَدُرُوقِ مَرْدِ سَلْمَانِ نَوَابِدِ رُزْدِ بَلَكِهِ یَا جَهْدِ نَوَابِدِ
بَا اَرْمَنِ وَدُرِ اَیَاتِ بَسِیَّارِ دَرِ كَثَرَتِ ثَوَابِ حَاجِ اِنْ حَضَرَتِ رَسَا
پِنَاهِ صَلَوَاتِ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَحَضَرَاتِ اَمَمِ مَعْمُومِ صَلَوَاتِ عَلَیْهِمْ

روزه آن که در روز
و اما غیر از این
دوبار روزه
روزه ماه رمضان
در تعلق با روزه
نیت بر آن تا
بزال نیت یکبار
ساعتی بماند و روزه
باشد و روزه
از صبح تا عصر
شدن وقت
موقوف است
بر آن تا روزه
پس جاریست
وقت بودن تا
شمار از چهار رکعت
از وقت عصر تا
از زمان غروب

اجمیع وارد شده اند آنحضرت منقول است که شخصی سجدت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من از خانه خود بغرم حج بیت الله میروم آمده بودم و چون بد آنجا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مردوغنی ماله دارم پس امر فرما که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دستم روی مبارک خود را بآن شخص کرد و سه مود که بگوید بوقتی نظر کن اگر آن کوه تمام طلای سسج شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن ثواب حج می رسد بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که شخصی که اراده حج کند چون مہربا ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر فوت که یک خیر از آن سبب یراق را که از زمین بردارد یا بر زمین کند از حق تعالی ثواب از برای او نیویسد و ده گناه او را میخشد و ده درجه های او را در بهشت بلندتر می سازد و شریک آن شخص بر

او سوار است هرگاه که پاشنه از زمین بر می دارد یا بر زمین
 میگذارد مثل آن ثواب که خدا تعالی از برای آن شخص میدهد
 و اگر که حج بر سر نوع است حج تمتع و حج قرآن و حج منسأ
 و حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل داد از آنکه منقطه باشد و نوع
 شرعی دور باشد و حج قرآن و حج از زاد بر شخصی واجب میشود
 که از آنکه منقطه باشد یا دوری منزل داد از آن مکان مقدس
 کمتر از آن مقدار باشد و اول فحال حج تمتع حرام عمره است
 از منیقات در بیان فحال حج تمتع بر سبیل اجال و آنکه فحال
 حج تمتع ایجه است این ترتیب مبنی باید که هر یک از این سه
 فعل با ترتیبی که مذکور شد بجا آورد اول حرام چهل و دوم
 طواف خانه کعبه است ششم و در کثرت طواف که از آن چنان
 سعی میان صفاد سرده کردن ششم حرام حج بنیت است ششم و دوف
 عرفات است ششم و دوف منزه است ششم و حجره عقبه را بهفت
 سلسله زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر زدن

الحج نصيب مني جدي اذ كانا في ارضنا فمضنا الى مكة فمضنا الى مكة فمضنا الى مكة

...

بایست که کردن و در از هم طواف زیارت کردن نیز هم
 رکعت نماز طواف در مقام ابرهیم علیه السلام گذاردن چهار رکعت
 سیمین صفا و مرده کردن یا نزد هم طواف نساء کردن
 شانزدهم دور رکعت نماز طواف نساء کردن هفدهم شش
 ایام تشریق در منی بودن سیمیم در هر یک از ایام تشریق
 هر یک از جهات ثلاثه راهفت سنگریزه زدن و این کار
 افعال واجب حج است و بدین ترتیب در کتاب پنج البلایه
 ابن شیم آورده که از ابن عباس نقل کرده اند که ماری شکر
 حج را در کلماتی که گفته میشود در او تعلیم آدم و حوا نمود و ایشان
 بهمان طریقه حج کردند و چون فارغ شدند وحی فرستاد و ایشان
 که قول توبه شما کردم و مردی است که شما و قبول توبه آدم است
 بود که هفت بار طواف کعبه نمود و کعبه در آن روز متحرک بود
 و دور رکعت نماز گذارد و بعد از آن متقبل کعبه شد و گفت
 اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعْلَمُ سِرِّي وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ فَأَقْبِلْ مَعْنِي

وَعَلَّمَ خَاصَّتِي فَأَعْطَى سُوْلِي وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي
 فَاعْفُ عَنِّي يَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا نَبَأَ شَرِيه
 فَلْيَقْبَلْ مِنِّي صَادِقًا حَتَّى أَعْلَمَ أَنَّكَ تَبْصِيئُهُ إِلَّا مَا
 كُنْتُ وَالْوَصَا بِمَا ضَمَنْتَ لِي يَا رَبِّ تَعَالَى دَعَى فَرَسًا وَابَاكَ

الفصل الخامس في الجهاد

فولده يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين
 بدانکه جهاد از عظم ارکان اسلام است و در آیت قرآنی بنا
 بسیار فضیلت جهاد و ترغیب بر آن و سرزنش آن کسانیکه
 مانعی جهاد نمهند واقع شده و احادیث فضیلت جهاد و عظم
 یعنی کاهشتن سرده های مسلمانان بسیار است از جمله در
 رسالت پیامبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم منقول است در کتاب
 جامع عباسی که فرموده و الذی یفتی بیده یغفر له
 سبیل الله و دوحه خیر من الذبابة و ما فيها نسیم
 یا کسیکه نفس من بید قدرت اوست که هر رفتنی بیک در راه

فَلْيَسِفْ بِالْمُنِ رُبُّكَ بِرَجَاءِ كِبَرِهِ دَانَ بِرَجَاءِ
الرَّسُولِ أَمْ مَعَهُ دَانَ بِرَأْيَانِ بَرَاءِ سَلَامٍ بِسُودَنِ طَيِّ
مَنَازِلِ عَظِيمَةٍ وَصُولِ بَرَاءَتِ رَفِيعَةٍ وَفُوزِ بَرَجَاتِ مَنَافِعِ مَنَافِعِ
أَهْمِيَا كَمَا دَرَامَةُ الْهَيِّ مَغْرَامَةِ الْكَذِبِ أَصَوَّاهَا جَوْدًا
جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَأْمُرُ اللَّهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَكْظَمُ دُونَ
عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ بِبَيْتِهِمْ رَمَاهُمْ
بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَدَرِضُوا فِي وَجْهَاتِ هَمِّهَا عَمِيمٍ مَغْنَمٍ
فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ
که اول مرتبه است از درجات و عبارت است از ترقی شهادتین
زبان فاصل میان کافر و مسلم است ایمان که مرحله دوم است
عبارت است از علم بخود ای شهادتین فاصل میان مؤمن و منافق
چه منافق است که تعاد است باشد میان سریت و علانیه او پس
هرگاه خانه دل بشا هده انچه زبان میگوید روشن نباشد
منافق خواهد بود و شناختن دیگران از ناما بار و علامات دالیه

و در این باب
اما الحقیقه
بجانب حق
اما طول
الاخلاق و هذه
الذی بانکار
مدینه و هذه
الاخلاق و هذه
مطلوبه و هذه
واحد و هذه
بنوعی کان
ان تاوقع
انباء الاخلاق
فصل تاوقع
اینها و الذی بانکار
فانقلعوا
البعث و هذه
خلیقه و هذه

در آنکه بر بی اعتقادی با تعلقظنون بر میورد چه مقتضای شهادتین
علم بوحثیت مجبوره و صدق کل ما جاء به الرسول است
ان در ظاهر ترک عبادت غیر واحد و اطاعت کل ما جاء
به الرسول است پس هر که دیگری را بندگی کرد منافق خواهد بود
و انگاه بنده هوادار موس خود باشد آخر آنست من اتخذ
الله هویاً و کاه بنده ایس الا اعهد الیکم بائنی آدم
آن لا تعبدوا الشیطان طاعت طاعت که این ترک نیست
که شیطان را خالق خود داند چه چنین نهی در میان نبی آدم نیست
بلکه بر پیر و ان دست پس هرگاه متابعت شیطان کند او را نهی
گرفته و کاه انسان دیگر طبع مال و جاه از آن کاه در رسم دنیا
و غیر اینها و هر که در غیر رضای خدا اینها را متابعت کند آنها را
مجبور خود قرار داده و همچنین هرگاه از راه غیر مذکور خطای انسان
ترک ما جاء به الرسول را نماید حتمی زمره منافقین است چنانچه
در حدیث مرفوعه محمد بن خالد از امیر المؤمنین سلام الله علیه

در این باب
بجانب حق
اما طول
الاخلاق و هذه
الذی بانکار
مدینه و هذه
الاخلاق و هذه
مطلوبه و هذه
واحد و هذه
بنوعی کان
ان تاوقع
انباء الاخلاق
فصل تاوقع
اینها و الذی بانکار
فانقلعوا
البعث و هذه
خلیقه و هذه

مقول است که قاعده انکار و انکار و انکار و انکار
با غلبه الحقیقه و چنین کسی اگر چه بجزرت و جهاد میکند گوی
بجرت و الی الرسول و نه جهاد و فی سبیل الله است
چنانکه میفرماید من کانت هجرته الی الله و رسوله هجرته
الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی امرئ یصدیها
او غنیته یا جدها هجرته الیها و چون که دینی که جهاد
شال جهاد اکبر است میدانی که همین فصل و اشغال در جهاد
نیز هست و در این مرحله نیز منافقین هستند و چون هر دو جهاد
در دو مرحله اول که اسلام است شریکند که بعضی مرتب
در جهات پس فاصل میان مؤمن منافق این مجاهد نیز ایمان
و شناختن ایشان نیز آثار و علامات و آله بر عدم اذعان است
و چنانکه ایمان که در مرحله جهاد اکبر واقع شده است از
ایمان در راه جهاد صغیر است پس لازمت مقتضای است
در مجاهدین امرا و غیره نیز در و در کار است و اذعان

تلف از مقتضای عدلها شخص داخل در ملک منافقین است
و از این جهت است که سالکین راه خدا کسی که بقدر اسباب از
ظاهر شریعت تجاوز نماید سالک نمیداند بلکه کاذب منافق
میخوانند و اشاره باین است آنچه ائمه الاسلام بر مقتضای
اسمع بن عبد الملک از ابی عبد الله روایت نموده قال قال
رسول الله ص ما زاد خشوع المجدد علی خشوع القلب
فهو عندنا نفاق و همچنین که منافق در مجاهدین صغیر
هستند که بجزت ایشان مع الرسول یا از خوف سیاست
یا از طمع مقام یا ظفر محبوب نه نه و فی الله و نه قطع و قطع
دین خلالت ظاهر ایشان در میدان جهاد و باطن ایشان در
تحقیق مشیقات یا دفع سیاست و خود است همچنین منافق
جهاد اکبر کسانی هستند که مجاهده ایشان نه از برای تسلط و قوه
عاقه رفقای طبیعه و کسر آنها و تحلیص خود است از برای خدا و
راه خدا و همچنین که منافقین صنف اول بظاهر متقی هستند

دیدن در مسافت با رسول و مقامه با کفار بوده باشند
و اتفاق ایشان با آثار و علامات و اعمال منافقان برای حقیقت
ایمان شناخته میشدی و باظهار کفر و نحل در سلاک کفار
میشد هم چنین منافقین صنف ثانی در ظاهر میبایست سالکین
راه خدا متلبس با طرائق راس نفس صعداء متشبث با کاهشی
پوشند در مانی صوف در بر میگنند و در بین میگیرند و ترک
حیواینها میکنند در ریاضت نامی کشند و او را داد و انداز جلوه
و خیمه و طعنه خود می کنند و بکلمات سالکین تمسک میجویند و
فریب میدهند بر هم میافند و اذ انهم یفجروا احبای
و لکن آثار و علامات و افعال و اعمال ایشان نه موافق جمیعین
و نه مطابق مؤمنین است و علامت ایشان عدم ملازمت احکام
ایمان است زیاده از آنچه در مؤمنین صنف اول در کار است پس
هر که را این دعوی سلوک کند و ملازمت تقوی و ورع و پارسایی
جمیع احکام را ادعیا باشد و بعد سر موی از ضراط مستقیم سر

انحراف نماید و در منافق میدان که آنچه بعد از اخطایان
 از او سرزند و همچنانکه جهاد دوم جهاد اکبر است نسبت به جهاد
 اول همچنین منافق این صنف منافق اکبرند و آنچه از برای
 منافقین در صحیفه الهیه وارد شده تحقیق آن را برای ایشان
 بوجه شد ثابت است **هُمُ الْمَكْفُرُونَ مُشِدًّا قَرِيبٌ مِنْهُمْ**
لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ فَاحْذَرُوا قَالَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَجَةِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَ
هُمْ نَصِيرًا در منافقین این صنف فرقه هستند که نام جهاد
 سرخوردند و احکام شریعت را بنظر حقارت بگزیدند و التزام استقامت
 شان عوام میدانند بلکه علماء و شریعت را از خود ادنی نمیدانند
 و از پیش خود امور را چند اجتماع میکنند و از راه بخند اینها
 و چنان گمان میکنند که راه بخند راهی است و از راه شریعت
 دوری ایشان است و هر بدو آن **لَنْ يَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا**

تاكل الربا ولا تشرب الخمر ولا تشبث من الاشربة المسكرة
 ولا تزني ولا تلوط ولا تمشي بالنميمة ولا تخلف بالله كما
 ولا تشرف ولا تشهد شهادة الزور ولا حد في مباحات
 او بعيداً وان تقبل الحق من رجاء به صغيراً كان او كبيراً
 وان لا تزكى الى ظالم وان كان حقيماً في مباح وان لا تغفل
 لهوى ولا تفقد المحنة ولا يزاني فان ابراراً
 شرك بالله عز وجل وان لا تقول لغيري يا صغير ولا لغيري
 يا طويل زبد بذلك عيبه وان لا تنخرم اجد من خلق
 الله وان تضرب على البلاء والمصيبة وان تشكر نعم الله
 التي اقم بها عليك وان لا تأمر عقيب الله على ذنب
 بضيقه وان لا تقطع من رحمة الله وان توب الى
 الله عز وجل من ذنوبك فان الثائب من ذنوبه
 كمن لا ذنب له وان لا تضرب على الذنوب مع الاستغفار
 فتكون كالسنة هزى بالله وانيانه ورسله وان اعلم

انما علمنا
 قال تارك
 من الصديقين
 انجان من العلماء
 فانهم قد كل
 مفتون بصفاته
 قال رسول الله
 من تعلم علم النصارى
 به السقاء واليه
 العلماء اصبوا
 بالافاس في
 يقول تاركهم
 فليبقوا مقف
 ما تاركان
 السابغ
 انما علمنا

ان تعلم ان ما اصابك لم يكن لخطئك وان ما
اخطاك لم يكن ليصيبك وان لا تطلب سطحا الخا
برضى الخلق وان لا تؤثر الدُّنيا على الآخرة
الدُّنيا فانته والآخره باقية وان لا تبخل على
اخوانك بما نقد وعليه وان يكون سيرتك
كعلائيك وان لا تكون علانيتك حنة وسر
بيحة فار فعلت ذلك كنت من المنافقين وان لا
تكذب ولا تحالط الكتابين وان لا تغضب
حقا وان تؤدب نفسك واهلك وولدك و
على حسب الطاقة وان تغل بما علمت لا تعامل على
من خلق الله عز وجل الا بما تحي وان تكون سهلا
للضرب والمعيذ وان لا تكون جبارا عنيدا وان
من السبع والتهليل والدعاء وذكر الموت وما
بعده من القيامة والمحنة والنار وان تكثر من

من عاين
الذي
هو اعلم
الله اليوم
عن حضرت
ان عليا كان
يوسيه خذني
نفسا وروح
احكم الامر
ولا تظن اني
لا استحي
والسلامة
اداء العما
يعلم ان
اعلم اعلى
الامر
منه الزمان
ولا حش
وذلك

فرائة القرآن وفعل بما فيه وان تشتم البر والكرامة
بالمؤمنين والمؤمنات وان تنضر الى كل الما رضة
فعله لنفسك فلا تفعله باحد من المؤمنين ولا يملك
من فعل الخير ولا ينقل على احد ولا يمن على احد اذا
عليه وان تكون الدنيا عندك سجنا حتى يجعل الله لك
جنة فهذه اربعون حديثا من اقسام عليها وحفظها
عنى من امتى دخل الجنة برحمة الله وكان من افضل
الناس واجهم الى الله عز وجل عبد النبيين والصديقين
وحشده الله يوم القيمة مع النبيين والصديقين والشهداء
والصالحين وحسن اولئك رفيقا عن ابي بصير
قال قال جدى رسول الله ابها الناس حلاي حلا
الى يوم القيمة ورواى حرام الى يوم القيمة الا وقد
بينهما الله عز وجل في الكتاب وبينهما لكم في سائر
وسنى وبينهما شيطان من الشيطان وبيع بعدك

ما جعلنا
المؤمنين
نقال خبيث
عن السنة وال
عن الجماعة
التي فقال
امير المؤمنين
السنة ما
رسول الله
ما احدث
والجماعة
احق وانك
فليس ذلك
اهل الما
واشكوا
فليس ذلك
ما جعلنا
قال من كان

من تركها صلح له امر دينه وصلحت له مروتة وعمره
ومن تلبس بها ورفق فيها وابغها كان كمن رعى غنمه
فرب الحمي ومن رعى ماشيته قرب الحمي نار عنه نفسه الى ان
يربعها في الحمي الا وان لكل ملك حمي الا وان حمي الله عز وجل
محارمة فتوفوا حمي الله ومحارمة الخبز عن منصور بن ابي
يحيى قال سمعت ابا عبد الله يقول صدر رسول الله صلى الله عليه
وسلم من غنمه وخبائه والتمع لو نه ثم اميل بوجهه فقال يا
المسلمين اني بعثت انا والساعة كائين ^{الامام} قال ثم عظم الصبا
ثم قال يا معشر المسلمين ان افضل الهدى هدى محمد
وخير الحديث كتاب الله وشر الامور محدثا لها الا
دكل بد عنه ضلالة الا وكل ضلالة نفى النار اباها
من ترك ما لا فلا هله ولودته ومن ترك كذا او ضعا
فغلى والى عن ابي بصير عرابية قال قال رسول الله من
مسل يبتغي في اخلاف اعمى كان له اجر مائة شهيد عن

على ما في الحديث
 في خبر علي بن الحنفية
 قال انما هو
 عن علي بن الحنفية
 قال الله تعالى
 سئل رسول الله
 عن جماعة
 فقال جماعة
 اهل الحنفية
 قالوا
 عن علي بن الحنفية
 عن ابيه علي
 الوضوء قال
 رسول الله
 يقول عليكم
 ان تقولوا
 لا اله الا الله

ابوعبدالله عن ابائه عن علي أنه قال السنة تسنان
 سنة في فرضية الأخذ بها هدى وتركها ضلالة وسنة
 في غير فرضية الأخذ بها ضلالة وتركها إلى غير خطيئة
 عن أبي جعفر في قول الله وَأَتُوا الشُّعْبُوتَ مِنْ أَوْبَائِهِمْ قَالَ بَعَثَ
 ابْنُ أَبِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ سِتًّا إِلَى الْأَمُورِ كَانَ عَنِ الصَّادِقِ
 قَالَ مَرَّ بِلَيْسَ بِالْبُحُورِ فَقَالَ مَا دَبَّ وَغَرَّكَ أَنْ أَعْقِبَ مِنْ
 الشُّجُورِ لَا دَمَ لَا عِبْدَتِكَ عِبَادَةً مَا عِبْدَكَ أَحَدٌ مِنْهَا
 قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ طَاعَ مِنْ جِبْتِ أُرْبَدُ
 عَنِ الْمُعْتَمِدِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَنَى رُكْنَاً وَضَعَهُ فِي
 صَمَاءٍ نَاقَالَ فُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ ضَمِنْ لَمْ يَهْوَ فَرَّهَ بِالرُّبُوبِيَّةِ
 مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَعَلِّي بِالْأَمَامَةِ وَادِيٍّ وَأَمْرٌ
 عَلَيْهِ أَنْ يَكُنِي فِي جَوَانٍ قَالَ فُلْتُ وَهَذَا اللَّهُ فِي الْكَرَامَةِ
 الَّتِي لَا يَشْفِيهَا كَرَامَةُ الْأَدْمِيَّةِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 رَعِلُوا فَيَلَا تَنْفَعُوا كَثِيرًا عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ
 مِنْ مَنَاقِبِهِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَحْدَهُ

ومن مات بشك بالله شيئا دخل النار عن ابيهم بن عبد
الحمد عن معتب سولي ابجد الله عنه عرابيه قال جاء
عرابي الى النبي فقال يا رسول الله هل للجنة من عني قال
نعم قال ما عني قال لا اله الا الله بفولها العبد مخلصا
بها قال وما اخلاصها قال العمل بما بعثت به في حق وجب
اهل بيبي قال فذاك ابي وامتي وات حب اهل البيت
حقها قال ان جهم لا اعظم حقا عن احمد بن عبد الصمد
عن خاله ابي الصلت الهروي قال كنت مع الرضا لما دخل
وهو راكب بغلة شهية وقد خرج علماء بني ابي ربه اشقياء
فلما صار الى المربعه نعلفوا بالجام بغلته وقالوا يا بن رسول
الله حدثنا بحق اياك الطاهر بن حدثنا عن اياك صلوات
عليهم اجمعين فاخرج راسه من الخوارج وعليه طوف خ
فقال حدثنا ابي موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد بن علي
عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن عبد

عز و زده قال
كثرت الى السيد
مع بعض اصحابنا
بوجود الناس عن
صلواته عليه السلام
انه من اهل الله
وجعل الناس
توسل به اليه
والشيخ قال ما من
اشد بالله فقد
الشر اليك فهو
قوله الله انه من
ذلك فقد من
عليه الجنة وما
فوق من السبل
فقد جنته
الجنة كما

١٤٤ في أخبار الماشوق

شباب اهل الجنة عن امير المؤمنين ع عن رسول الله
قال اخبرني جبرئيل الروح الامين عن الله بعد سنين
رجل وجهه قال في انا الله لا اله الا انا وحدي ^{عبدني} عبد
واعلم من اعترف منكم بشهادتي ان لا اله الا الله خالصا
بها ان قد دخل حصني ومن دخل حصني امن عذابي فان
يا بن رسول الله وما اخلاص الشفاعة لله قال طاعة
الله ورسوله وولاية اهل بيته ع اللهم وفقنا وابدنا
بطاعتك وطاعة رسولك واجلنا من واولي اهل بيت
رسولك واجعل اللهم عواضنا مودنا جنة جنتك وختم
تدبيرنا من ثلث ايف هذا الوحي في واخر سبع الايام من شهر
سنة خمس ثلاث مائة بعد الالف من الهجرة النبوية على ^ص الله
الاف اكرام ونجدة وانا الجاني اقل الحاج محمد حسين بن محمد
حاجي ملا محمد اسمعيل سباني رحمهما الله تعالى لو قد
احسن وافضل الحمد والصلوات الله وسلامه عليهم تامة

بمباشرت این بنده علی اکبر کتایفی و ترمذی

[illegible]